

فوحات القدس

در مناقب، کرامات و خوارق عادات ائمه اثنی عشر علیهم السلام

جلد اول

میر یوسف علی حسینی استرآبادی

شوالی ۱۰۲۰ ق

مقدمه، تحقیق و تصحیح

علی حیدری سیاولی



قم، ۱۳۹۰

این کتاب با حمایت معاونت فرهنگی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.



فَوَحَاتُ الْقُدْسِ

در مناقب کرامات و غارات اوراق مادات اثنائش مشرقه

جلد اول

میر یوسف علی حسینی استرآبادی

مقدمه تحقیق و تصحیح: علی حیدری نساوی

ناشر: نشر حبيب

نوبت و سال چاپ: اول، ۱۳۹۰ شمسی

چاپ: عتروت

شمارگان: ۲۰۰۰

شابک ج ۱: ۷ - ۷۲ - ۶۱۱۹ - ۹۶۴ - ۹۷۸

شابک ج ۲: ۴ - ۷۳ - ۶۱۱۹ - ۹۶۴ - ۹۷۸

شابک دوره: ۱ - ۷۴ - ۶۱۱۹ - ۹۶۴ - ۹۷۸

استرآبادی، یوسف بن محمد، ۱۰۵۴ ق - ۶.
 فوہات القدس: در مناقب، کرامات و خوارق عادات ائمہ انتاعشر علیہم السلام / یوسف
 علی حسینی استرآبادی؛ مقدمہ، تحقیق و تصحیح: علی حیدری یساوی.
 قم: نشر حبیب، ۱۳۹۰. ۲ جلدی.

ISBN 1: 978 - 964 - 6119 - 72 - 7
 ISBN 2: 978 - 964 - 6119 - 73 - 4
 ISBN1,2: 978 - 964 - 6119 - 74 - 1

پشت جلد بہ انگلیسی:
 Fawahat al-Quds: About Miracles and Virtues of the Twelve Imams(a)
 فہرست نویسی بر اساس اطلاعات فیما.
 نمایہ.
 چاپ اول: ۱۳۹۰.
 ۱. چہارہ معصوم - فضائل. ۲. چہارہ معصوم - معجزات. ۳. چہارہ معصوم - کرامتھا
 الف. حیدری یساوی، علی، مقدمہ نویس. مصحح ب. عنوان
 نشر حبیب. ۱۳۹۰

۲۹۷/۹۵ BP ۳۶ / ۴ / ۶ الف ۵ ۱۳۹۰
 ۲۲۸۲۴۷۰ کتابخانہ ملی ایران

نشر حبیب

قم - صندوق پستی : ۳۷۱۸۵ / ۷۹۱

تلفن : ۶۶ ۳۲۳ ۷۷ - ۲۵۱

همراه : ۰۹۱۲۷۴۷۴۵۷۲

حق چاپ برای ناشر محفوظ است. ©

www.habib-pub.com

E-mail: info@habib-pub.com

فهرست مطالب

۵	«نگاهی به زندگی و آثار میر یوسف اصم استرآبادی»
۳۹	منابع «فَوَحَاتِ الْقُدُس»:
۶۵	دیباجه مؤلف
	طلبة اول: در ذکر بعضی از فضایل اهل البيت - عَلَى النَّبِيِّ وَعَلَيْهِمُ السَّلَام -
۸۳	«نافه اول»
۸۳	مشک اول
۱۸۲	مشک دویم
۲۰۲	مشک سیوم
۲۱۸	مشک چهارم
۲۶۵	«نافه دویم»
۲۶۵	مشک اول
۲۶۸	مشک دویم
۲۷۴	مشک سیوم
۲۷۹	مشک چهارم
۲۸۱	«نافه سیوم»
۲۸۱	مشک اول
۲۸۶	مشک دویم
۲۸۹	مشک سیوم
۲۹۴	«نافه چهارم»
۲۹۴	مشک اول
۳۱۰	مشک دویم
۳۱۷	مشک سیوم

۳۲۶	«نافه پنجم»
۳۲۶	مشک اول
۳۲۸	مشک دویم
۳۳۴	مشک سیوم
۳۵۲	مشک چهارم
۳۶۱	«نافه ششم»
۳۶۱	مشک اول
۳۶۲	مشک دویم
۳۷۰	مشک سیوم
۳۷۵	مشک چهارم
۳۸۳	مشک پنجم

طبله دوم: در ذکر کرامات حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)

۳۹۷	«نافه اول»
۳۹۷	مشک اول
۴۴۸	مشک دویم
۴۷۱	«نافه دویم»
۴۷۱	مشک اول
۴۷۷	مشک دویم
۵۰۲	مشک سیوم
۵۰۷	«نافه سیوم»
۵۰۷	مشک اول
۵۱۱	مشک دویم
۵۲۸	مشک سیوم
۵۵۳	«نافه چهارم»
۵۵۳	مشک اول
۶۵۰	مشک دویم

مقدمه مصحح

«نگاهی به زندگی و آثار میر یوسف اصم استرآبادی»

میر یوسف علی فرزند محمد، معروف به «یوسف اصم استرآبادی»، از عالمان و شاعران شیعی قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری است^(۱). وی نسب و مسقط الرأس خویش را اینگونه بیان می‌نماید: «بدان که فقیر حقیر از جانب والد، سادات رفیع الدرجات حسینی است و آباء واجداد فقیر ملقب به کیا بوده‌اند»^(۲) و ایشان را سادات کیا می‌گفته‌اند و می‌ستوده‌اند و از جانب والده از سادات ذوی السعادات موسوی است و آباء واجداد فقیر در دار المؤمنین استرآباد به سادات شیرنک معروف و مشهورند^(۳)، و شیرنک قصبه‌ای است از ملوکِ فخر عماد الدین در آن مملکت و مولد فقیر در استرآباد، موضع نرساباد است و آن قریه‌ای است در نواحی شهر مذکور و در آن قریه مقبره‌ای است که به زیارت سام مشهور است»^(۴).

همچنین در دیباچه‌ای که بر قصایدش نوشته، خود را چنین معرفی می‌کند: «الواثق علی

۱. گلچین معانی، احمد، ج ۲، ص ۱۵۵۶، ش ۷۳۷، ذیل «یوسف اصم استرآبادی»: «ذکر این شاعر فقط در عرفات

«برگ ۸۱۶» [دستنویس ۳۸۸۷ ملی] آمده و از احوال و سایر آثار و تاریخ وفاتش اطلاعی در دست نیست.

۲. ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن شیرویه الذیلمی الهمدانی (۴۴۵ - ۵۰۹ ق.)، نویسنده «ریاض الأُنس لعقلاء الإنس فی معرفة أحوال النبی و تاریخ الخلفاء بعده» - در زمان خلافت مستظهر عباسی - از همین سادات ملقب به «کیا» بوده است.

۳. درباره سادات شیرنکی، نک: «از آستارا تا استرآباد» ج ۷، صص ۱۰۵، ۱۰۶ و ۴۲۲ و نیز درباره سادات شیرنکی ساکن در مرز بانکلاته، نک: صص ۲۳۴، ۲۳۵ و ۳۲۳. و یک نمونه از سوادنامه سادات شیرنکی، مورخ ۹۸۹ ه. ق، نک: ج ۶، ص ۳۲۳.

۴. نک: «فوحات القدس» میر یوسف علی حسینی استرآبادی، دستنویس کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ش ۵۵۵، کتابت ۱۰۵۴ ه. ق، برگ پایانی.

رحمة الله الرحيم السبحاني، يوسف علی بن محمد الحسيني الجرجاني^(۱). از آنجایی که «در صغر سن پیش مرحومی میر صفی الدین محمد^(۲) و میر جمال الدین محمد صدر ارشاد می خوانده»^(۳) و شخص اخیر، میر جمال الدین، از صدور و صاحب منصبان دستگاه صفوی در شمار بوده و به سال ۹۳۱ ه. ق. وفات یافته^(۴)، بنابراین بی تردید پیش از سال ۹۳۱ ه. ق. وفات میر جمال الدین، چشم به جهان گشوده است و با توجه به ترکیب «صغر سن» که میر یوسف بدان اشارت می نماید، می توان تاریخ تولد وی را حوالی سال ۹۲۰ ه. ق. دانست.

از همان کودکی به تحصیل علوم و معارف دینی مشغول بوده و در خدمت بزرگانی چون میر محمد اشرف استرآبادی^(۵)، عقاید و کلام و فقه و ادبیات را می آموخته است. وی از مباحثه دو استاد خویش، میر جمال الدین صدر و میر محمد اشرف استرآبادی که خود در سالیان آغازین دانش آموزی اش شاهد آن بوده، یاد می کند.^(۶) البته امتیاز بهره گیری میر یوسف از عالمانی چون میر جمال الدین مذکور که منصب و مقام صدری را نیز داشته اند، می تواند ناشی از نسبت خویشی وی با این بزرگان باشد، چنانکه خود در مقام معارضه با قاضی نور الله شوشتری، می گوید: «اگر اعتبار خویشان مثل مرحوم اسدالله صدر معتبر باشد، اعتبار خویشان ما بالمراتب زیاده از خویش ایشان است، چه حالت و مکننت مرحوم مغفور، میر جمال الدین محمد صدر و میر محمد یوسف صدر بر همه کس ظاهر است».^(۷)

۱. نک: «معدن المناقب» میر یوسف علی حسینی استرآبادی، دستنویس کتابخانه حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی

(ره)، به خط نستعلیق متوسط، کتابت قرن یازدهم هجری، ش ۳۶/۱۰۹.

۲. وی فرزند میر محمد فخر الدین حسینی مشهور به سماکی استرآبادی است. تراجم الرجال (ج ۲، ص ۴۵۹) درباره اش آورده: «کتب بخطه حاشیه شرح التجريد القديمة، وله تعليقات دالة على فضله في الكلام والعلوم العقلية».

۳. «الاسئلة اليوسفية» مناظره قاضی نور الله و سید یوسف، دستنویس شماره ۴۵۱۳ دانشگاه تهران، رقعۀ هشتم، برگ ۶۴، الف.

۴. نک: «جواهر الاخبار» در ذکر سال ۹۳۱ ه. ق، ص ۱۵۰.

۵. «الاسئلة اليوسفية» برگ ۶۴، الف: «و میر محمد اشرف استرآبادی قواعد می گذرانید».

۶. همان، برگهای ۶۴، الف و ب.

۷. همان، رقعۀ یازدهم، برگ ۱۳۶، ب - ۱۳۷، الف.

به هر روی، کودکی و جوانی خود را در همان زادگاهش به علم آموزی گذرانده است. گویا تا سال ۹۶۲ ه. ق. که صدارت پس از وفات میر اسدالله صدر به میر محمد یوسف استرآبادی رسید و پس از اندک مدتی از وی گرفته شد^(۱) و به میر تقی الدین محمد ولد میر معز الدین محمد اصفهانی تفویض گردید، تحت الحمايه نزدیکان با نفوذ و قدرتمند خویش بوده و پس از آن، با از دست دادن این پشتوانه که با آغاز خزان عمر و سپری شدن میانسالی اش مصادف شده بود، عزم هجرت از استرآباد را می‌کند. وی در کتاب *فوحات القدس*، به تاریخ ۹۶۹ ه. ق. اشارت می‌کند و می‌گوید: «در سنه تسع و ستین و تسع مائه از دار المؤمنین استرآباد متوجه روضه رضویه علی ساکنها السلام شدم».

«همین حرکت به مشهد مقدس، مقدمه سفر طولانی وی به هندوستان گردید، سرزمینی که پیشتر مقصد و مأوای بسیاری از دانشمندان، شاعران و هنرمندان نواحی گونه‌گون ایران شده بود. سرزمین هندوستان که تحت استیلای دولت گورکانی هند - از اخلاف ظهیر الدین بابر تیموری - و سلسله‌هایی از پادشاهان مسلمان چون قطب شاهیان^(۲) به سر می‌برد، عهد زرینی را برای بسیاری از میهمانان پارسی زبان خود رقم زده بود.

یکی از جلوه‌های این سرزمین برای سید یوسف استرآبادی به جز امنیت و رفاه می‌تواند گرایش روزافزون مردمان آن دیار به مذهب تشیع بوده باشد. در همان سالها، هندوستان و به ویژه جنوب آن، پذیرای شمار زیادی از عالمان شیعه از ایران و حبل عامل و منطقه قطیف و احساء و بحرین گردید و توفیق و ترقی این عالمان تا اندازه‌ای بود که برای نمونه میر محمد مؤمن استرآبادی^(۳)، شاعر و فقیه، حاکم قطب شاهی را به مذهب تشیع درآورد و نورالله شوشتری در حوزه تسلط مغولان، کتابی در مناقب امام علی علیه السلام به نام اکبر شاه نوشت و در همان حوزه به سمت قاضی القضاتی منصوب گردید.^(۴)

میر یوسف به سال ۹۷۱ ه. ق. وارد هندوستان می‌شود و این تاریخ از آنجا به دست می‌آید که

۱. البته، در سال ۹۷۰ ه. ق. صدارت عراق، فارس و خوزستان به امیر محمد یوسف واگذار شد.

۲. نک: «طبقات سلاطین الاسلام» بخش چهاردهم (هندوستان و افغانستان)، ص ۳۰۴، ش ۱۱۶.

۳. میر محمد مؤمن استرآبادی، در سال ۹۸۹ ه. ق. وارد گلکنده، مرکز قطب شاهیان، شد.

۴. قاضی نورالله، به سال ۹۹۳ ه. ق. به هندوستان رفت و در لاهور متصدی منصب قضا شد.

وی در پایان کتاب *فوحات القدس* از چهل سال به سر بردن در هندوستان دم می‌زند و تاریخ اتمام نگارش این کتاب، سال ۱۰۱۱ ه. ق است. وی پس از ورود بدین سرزمین، تحت تأثیر اقدامات اکبر شاه قرار می‌گیرد، پادشاهی که مسلمانان و هندوان را به یک چشم می‌نگریست و برای مبارزه بنا تعصبات عالمانی سنی مذهب و جلب توجه شیعیان و هندوان، در ساختمان «عبادت خانه» در فتحپور سیکری، جلسات مناظره میان علمای ادیان گونه‌گون برقرار می‌ساخت. ^(۱) از این روست که میر یوسف در قلمرو اکبر شاه سکنی می‌گزیند و پس از مدتی مورد توجه ابوالفیض فیضی اکر آبادی (م ۱۰۰۴ ه. ق) که پس از غزالی مشهدی (م ۹۸۰ ه. ق) مرتبه ملک الشعرا بی دربار اکبر را به دست آورده بود، قرار می‌گیرد. میر یوسف در یکی از رقع‌های خویش به قاضی نورالله که به سال ۱۰۰۶ ه. نوشته، می‌گوید: «وا از جمله معتقدان فقیر، مرحوم شیخ ابوالفیض بود». ^(۲) و همین شیخ ابوالفیض است که برای نخستین بار مقدمات دیدار وی را با اکبر شاه فراهم می‌آورد. «قبل از این، بیست و هشت سال معنی آرای می‌ما، بر بندگان حضرت اعلیٰ واضح شد و اشعار مستحسن افتاد و در مرتبه اول که آئینه بندی شده بود، نگارخانه تاریخ گفته بودیم. وقت گذرانیدن، گفتند فلان کس تاریخ گفته است. فرمودند که: آن بلند سخن... از این وجه قطعه‌ای [گفتیم] و آن این است:

مرا که دعوی شاهنشهی ست در فن شعر اگر چه هست ز حد بیشتر گواه از من
همین گواه ولی هست. بنده را کافی که گفت شاه زمانه مرا بلند سخن» ^(۳)

تاریخ این دیدار بنا بر «نگارخانه»، ۹۹۰ ه. است.

«به جز ابوالفیض، بزرگانی چون حکیم ابوالفتح گیلانی ^(۴) (م ۹۹۷ ه. ق) از مقربین اکبر شاه، قاضی علی بخشی بیگی ^(۵)، سید نقیب خان قزوینی هزار و پانصدی ^(۶) و ملا عالم کابلی ^(۷) (م

۱. در این باره، نک: «فرق الهند المنتسبه للاسلام في القرن العاشر الهجرى» محمد کبیر شودری.

۲. «الاسئلة اليوسفية»، رقعۀ بازدهم، برگ ۱۴۱، الف.

۳. همان، برگ ۱۴۱، ب.

۴. درباره وی نک: «جهانگیر نامه» صص ۵۹ و ۹۲.

۵. درباره وی نک: «تذکرۀ هفت اقلیم» ص ۱۳۳۱.

۶. درباره وی نک: «جهانگیر نامه» ص ۱۷.

۹۹۲ هـ) با وی روابطی دوستانه و نزدیک داشته‌اند، به طوری که وقتی منظومه ساده پرگار را در جواب مخزن الاسرار نظامی می‌سراید، به شماری از اینان می‌فرستد و «مرحوم حکیم ابوالفتح وقاضی علی و ملا عالم کابلی آن را دیده و پسندیده [اند]».^(۱)

ناشنوایی میر یوسف:

یکی از اتفاقات مهم در زندگی میر یوسف پس از ورود به هندوستان، همانا ابتلای وی به بیماری صعب‌العلاجی ست که سنگینی گوش و لقوه از تبعات جانکاه آن بود. تاریخ دقیق گرفتار آمدن او به این بیماری، سال ۹۷۵ هـ. ق است. وی در قصیده‌ای چنین می‌آورد:

چارده سال است کاندر هند ازو هر دم مرا دست غم چاک از گریبان تا به دامن می‌برد

...

همچو گوهر گشته گوش من گران و جان من زین دو درد بی‌دوا رنج فراوان می‌برد

لقوه هم از چشم من دریای خون سر می‌دهد چشم دریا ریز یاد من ز طوفان می‌برد

مدت ده سال شد کز محنت گوش گران شوق از دل می‌رود حسرت ز تن جان

می‌برد^(۲)

میر یوسف که در چهاردهمین سال حضور خود در هند، یعنی سال ۹۸۵ هـ، این قصیده را سروده، می‌گوید: «مدت ده سال شد کز محنت گوش گران...». پس تاریخ ۹۷۵ هـ به دست می‌آید. وی

در قصاید خویش، مکرر به این بیماری و کر شدن خویش اشارت می‌نماید؛ از آن جمله:

دو گوش من که فرو بسته در گرانی هست یکی چو کوه دماوند و دیگری چون طور

به هیچ وجه ندایی به گوش من نرسد اگر چنانچه بر آید صدای شخه صور



۷. درباره وی نک: «ثمرات القدس من شجرات الانس» ص ۷۰ و «تذکره علمای هند»، رحمان علی، ص ۱۰۰.

۱. «الاسئلة الیوسفیه» رقعۀ یازدهم، برگ ۱۳۹، الف وب.

۲. با مطلع:

قاصدی مکتوب عاشق سوی جانان می‌برد جانب یوسف خط یعقوب کنعان می‌برد

از بهر چندین دردها کاندل دل من کرده جا
تا هر دو گوشت بسته شد از خار غم دلخسته شد
آن دم که کر شد گوشت من غم گشت هماغوش من
هرگز نمی خواهم دوا الا بی گوش گران
جان حزین وارسته شد از کامرانی جهان
رفت از سر من هوش من چون مست جام ارغوان

گوش من کر شده از پنبه موهایی سفید
بر سرم موی بلا بستگی گوش بلا
وّه که یک ره خبرم نیست اگر صد غوغاست
شدّت غصه بلا درد بلا این چه بلاست؟

اگر چه هست ز فقرم هزار بار به دل
ولی گرانی گوش است بر همه سربار
همچنین به ترتیب در سالهای ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۴ و ۹۸۵ قمری اینگونه از ناشنوایی اش به فغان
است:

الف) در خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام)
شد چار سال افزون کو راست گوش بسته
نمود عجب گر او را بخشی شفای عاجل

چار سال است این زمان که مرا
که به گوشتم رسد حکایتکی
ای طیب حیات بخش جهان
هر زمان آرزوی آن باشد
از جوانی که نکته دان باشد
تا به کی گوش من گران باشد؟
ب) در خطاب به پیغامبر گرامی:

شاه کرم نمای دوا بی که در جهان
تا بسته است گوش من خسته در جهان
ج) در خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام:
شد پنج سال بیشتر اکنون که من کرم
ای خاک بر سرم که بس از خاک کمتر

چون نبود در دلم درد که در ملک هند
بادشاه خسروا مدت نه سال شد
یک طرفم درد گوش یک طرفم درد فقر
گشته گرانتر مرا گوش ز کوه حرا
کز غم گوشتم رود سیم به روی طلا
یک طرفم شدت غربت محنت فزا

درد ز بار و دوا هست دوا ناز من
رفت طفل که گشته ز بار و دوا حرا

(د) در خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام):

ده سال شد که مرده مرا شمع اکتساب
گاهم ز دست درد کری کرده صرصری
حلّال مشکلات اشارات گشتمی
گر دیدمی جمال شفا را در این کری

...

زر دیدمی اگر شدمی از کری خلاص گرچه ز راست روی من از درد بی زری^(۱)
همچنین در سال ۱۰۰۶ ه. ق، در پاسخ به قاضی نورالله که کر بودن وی را به رخ کشیده بود،
می نویسد: «... و شیخ آذری در این مقام بیتی در مرتبه امام حسین علیه السلام دارد:
آری بلا فراخور هر ناقبول نیست در بست کان عطیه صاحب قبول شد
و فی الحقیقه بنده را در این عارضه شکر واجب است که از شنیدن مزخرفات اهل زمان
و استدراک ایشان فارغ است. در دستان رباعی داریم و آن این است:

در کشور هند اگر چه کر گردیدم وز دست کری هزار محنت دیدم
شادی ز کری از آنکه تا کر گشتم هرگز کسی عیب کسی نشنیدم

در دیوان باعث الوصال، نظمی داریم و آن این است:

گر ز تقدیر سمیع لم یزل گوشم کر است در دهان اما زبانم ذوالفقار حیدر است.»^(۲)

در پایان فوحات القدس نیز، آنجا که از دلایل نگارش کتاب (در سال ۱۰۱۱ ه. ق) سخن
می گوید، می آورد: «چون مدّت مدید و عهد بعید است که آسیای آسمان هر دو گوش بنده را چون
کوه قاف گران گردانیده و سنگهای بی هنجار او از ابر دیده باران اندوه بارانیده، به خاطر رسانید که
شاید بدین وسیله، اهل بیت علیهم السلام به چشم شفاعت توجه نمایند و از دواخانه ﴿و ننزل من
القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین﴾ داروی شفا کرامت فرمایند، امید که به عین عنایت نظر بر این
غریب دلفکار اندازند و درد بی دواى او را به شفای عاجل و صحت کامل مبدل سازند».

از همین روست که وی را «یوسف اصم» گفته اند. «تقی الدین اوحدی در عرفات العاشقین

۱. نک: «معدن المناقب» دستنویس کتابخانه حضرت آیه الله العظمی گلپایگانی (ره).

۲. «الاسئلة الیوسفیة» رقعۀ یازدهم، برگ ۱۳۵، ب- ۱۳۶، الف.

(نوشته به سال ۱۰۲۳ هـ) چنین آورده: «عزیز مصر معانی و نامرادی، یوسف سخندانی و پاکنهادی، میر یوسف اصم استرآبادی»^(۱) و والہ داغستانی صاحبِ ریاض الشعراء (نوشته به سال ۱۱۶۱ هـ) اینگونه می‌گوید: «امیر یوسف اصم استرآبادی، گوشِ هوشش شنوا و دیدۀ طبعش بینا بوده». ^(۲) هم چنین تذکره‌های صبح گلشن^(۳) و مخزن الغرائب^(۴)، به «اصم» بودن وی تصریح کرده‌اند. البته پیشتر میر یوسف، خود را با صفت «کر» معرفی می‌نماید:

شاهنشاه به یوسف کر یک نظر که او در ملک بندگی تو کرده ست قنبری

شعر میر یوسف اصم:

چنانکه آمد، یوسف اصم با وجود این بیماری طاقت فرسا و جانگزا، به سرایش مثنویهای دراز دامن و قصاید در تتبع استادان بزرگ سخن می‌پرداخت. وی در پاسخ به قاضی نورالله می‌گوید: «... و آنکه از روی استبعاد فرموده‌اند که خود را از اهل معنی می‌دانید، می‌گوییم که: اگر ما از اهل معنی نباشیم لازم می‌آید که شیخ نظامی و خاقانی و امثال از اهل معنی نباشند چرا که در هر وادی تتبع ایشان کرده‌ایم و مقبول اهل دل گردیده».^(۵) علاوه بر آن در استواری کلام و توانایی خود در پیروی از آثار قدما می‌آورد: «دیگر مخفی نیست که این سخن گفتن در این زمان مشکل است که مثل شیخ نظامی و خاقانی و سعدی و انوری و خسرو و جامی گذاشته‌اند هر که در این زمان چنان گوید که در برابر افچنگی و سلیمی و پیر جمال و عشقی خان و امثال آورده‌اند، الحق بر فقیر جفا کرده‌اند چرا که ما در برابر استادان نامی مثل شیخ نظامی و خاقانی و انوری و ظهیر و سعدی و خسرو و جامی در همه فن از غزل و قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی سخنرانی کرده‌ایم و مقبول گردیده و هر کس را که در قوت ممیزه و انصاف است، منکر اینها

۱. «عرفات العاشقین» دستنویس کتابخانه ملی، حاشیۀ برگ ۱۲۰۴.

۲. «ریاض الشعراء» ج ۴، ص ۲۵۲۸.

۳. «صبح گلشن» ص ۶۱۶.

۴. «مخزن الغرائب» ج ۵، ص ۸۰۵.

۵. «الاصم» ص ۱۴۰.

نیست». (۱)

وی قصاید پراکنده خویش را «که در تمادی ایام در توحید و نعت و منقبت» گفته بود در سال ۹۸۵ هـ. ق گرد آورد و در یک دیوان با عنوان *معدن المناقب* عرضه داشت؛ در قطعه‌ای در دیباجة همین دیوان چنین می‌گوید:

سال هشتاد و پنج و نهصد بود نا شده سال آخرین به تمام
که نمودم قصیده‌ها را جمع بلبلان را فکندم اندر دام
چون ز تألیف او شدم فارغ کردم از شهدِ شکر شیرین کام

در همین دیباجة، آغازِ شاعری خویش را نیز می‌نماید: «به حسب تقدیر در هندوستان شروع در شاعری نموده، به حسب طالع، چنان شده که در این زمین سفله پرور به جهت قوت لا یموت، صبح در فکر شام و شام در فکر صبح نموده، چه جای آنکه کتب شعری یا غیر شعری به هم رساند؟» و همچنین می‌گوید: «از روزی که شروع در شعر و شاعری کرده، اکثر اوقات به نعت و منقبت اشتغال داشته و لوای مداحی در قلیگاه سلطان سخن افراشته».

در *الاسئلة الیوسفیة* نیز، آنگاه که قاضی نورالله به وی طعن و تسخر می‌زند که: «خدام چند سال است اوقات شریف را صرف جواب گلستان و سیحۃ ملا جامی می‌نمایند و به آن مشغوفند و به مردم می‌نمایند و نمی‌فهمند که گلونده در پای مناره کاشته‌اند، و اگر این سخن را نیز حمل بر غرض خواهند فرمود امتحان فرمایند که آن سخنهای ایشان را هیچ کس از مردم صاحب فهم بلکه هیچ کس از کودکانِ ماوراء النهر خواهند نوشت یا یک بیت یا یک سخن از آنجا یاد می‌گیرند؟» (۲) پاسخ می‌دهد: «اگر چه به حسب ضرورت، اوقات بنده صرف شعر شده، اما الحمد لله جریده اشعار فقیر از هجا و مدح ملوک خالی است بلکه توحید و تحمید و نعت و منقبت و نصایح و مواعظ است و اگر در دنیا بنده را نفعی از این سخنان نرسد، امید آن است که در آخرت

۱. همان.

۲. همان، رقعۀ هشتم، برگ ۸۴، ب.

در همین سالهاست که نقیب خان شاعر و از نزدیکان دربار اکبر شاه، مثنوی ساده پرگار وی که در برابر مخزن الاسرار به رشته نظم کشیده بود را به مجمع شاعران آن زمان که ملک الشعراء ابوالفیض، ریاست آن را بر عهده داشت، عرضه می‌دارد و به اذعان خود میر یوسف، هیچ یک از موافق و مخالف، منکر آن نشد. البته این مراسم عرضه داشت و رونمایی از این منظومه، پس از آن صورت گرفت که میر یوسف، نُسخی از این مثنوی دراز دامن را به بسیاری از فضلاء هند در دور و نزدیک فرستاد و دیدگاههای آنان را جو یا شد. بی‌تردید این مورد پیش از ۹۹۲ هـ، سال وفات ملا عالم کابلی که نسخه‌ای از ساده پرگار را دیده، اتفاق افتاده است. (۲)

همین نمونه استقبال از یکی از منظومه‌های میر یوسف، نشان از آن دارد که مَثَلِ تتبع وی از آثار بزرگان ادب پارسی، به قول قاضی نورالله، «گلونده در پای مناره کاشتن» نیست، از این رو عدم سرایت اشعار یوسف و به قولی شهره نشدن آثار وی در دیگر بلاد و گمنامی وی در بسیاری از تذکره‌های شاعران پارسی‌گو، به تنهایی دلیل بر ضعف و ناپختگی آن اشعار و آثار نمی‌تواند باشد. البته خود یوسف، علت عدم شهرت شعر خود را به قاضی نورالله چنین بیان می‌دارد: «و آنکه نوشته‌اند که خواجه حافظ به شاه شجاع گفته که شعر دیگران از دروازه شیراز پا بیرون نمی‌نهد، می‌گویم خواجه حافظ گفته است:

یا رب سببی ساز که یارم به سلامت باز آید و برباندم از چنگ ملامت
و این شعر تمام عالم را سیر کرده، و ما گفته‌ایم:

در روز قیامت بنما آن قد و قامت تا باز بمیرند همه اهل قیامت

و این شعر بیست و هشت سال است که به ظهور آمده و از [دروازه] ما قدم بیرون ننهاد و سبب

۱. همان، برگ ۹۰، الف.

۲. نک: «الاسئلة الیوسفیة» رقعۃ یازدهم، برگ ۱۳۹، ب: «نقیب خان بر حقیقت حال اطلاع حاصل کرده، به مجلس رفیع منبع بندگان حضرت اعلی گذرانیده و حقیقت را به موقف عرض رسانیده و هیچ کس از موافق و مخالف، منکر آن کتاب نیست. ظهیر قاریابی گفته است:

سخنم خود معرف هنر است چون نسیمی که آید از گلزار».

این نه از سستی معنی است، چه هر کس را قوت ممیزه هست، تمیز می‌کند که از این دو کدام بهتر است بلکه سبب دیگر هست و آن سبب آن است که شهرت شعر موقوف به اختلاط و انبساط اهل طبیعت و رعایت پادشاهان و عنایت ایشان و یار فروشی یاران و آشنایان [است] و بنده را غربت بر کربت هیچ یک از اینها نیست».^(۱)

از این پاسخ میر یوسف روشن می‌شود که حشر و نشر و ارتباط وی با معاصرینش دست کم پس از اوج گرفتن بیماری و ناشنوایی اش در کهولت سن، محدود شده است. وی که در آن سالیان گویا در شهر آگره^(۲) به سر می‌برده، از کم توجهی پادشاهان و عدم عنایت یاران و آشنایان به تنگ آمده بود و این خود بر بار غم غربت و اندوه دوری از یار و دیار می‌افزود. وی در سال ۹۷۸ که ملا قاسم کاهی در آگره وفات یافت، به همراه دیگر سرایندگان آن شهر، ماده تاریخی گفت که امین احمد رازی در هفت اقلیم بدان اشارت کرده است؛ «تاریخ فوت را شیخ فیض چنین یافته:

تاریخ وفات سال و ماهش چشتم گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

مولانا قاسم بخاری که از شاگردان مولانا بوده، رفت ملا قاسم کاهی یافته، امیر یوسف استرآبادی، خوش طبع گفته و مولانا عارفی ولد مبارک مسخره، ز جهان رفت قاسم کاهی پیدا کرده».^(۳) همین نقل امین احمد رازی (۱۰۰۲ هـ) تنها اشارت به نام میر یوسف در تذکره هفت اقلیم است که می‌تواند دلیلی دیگر بر گوشه نشینی و دوری جستن وی از مجامع علمی و شعری آن

۱. همان، برگ ۱۳۹، ب- ۱۴۰، الف.

۲. در خطه بنگال و صد و بیست و پنج هزار گزی جنوب شرقی دهلی واقع است و آن را اکبر شاه بنا کرد و پایتخت خود قرار داد و در آغاز بنا اکبر آباد نامیده می‌شد و بعدها به «اکره» معروف گردید.

۳. «تذکره هفت اقلیم» ج ۳، ص ۱۵۵۵.

«ثمرات القدس من شجرات الانس» ص ۱۲۵۷: «تاریخ وفات وی را بسیاری از شعرای وقت و فضلالی دهر یافته‌اند، اما از پیر فارغی شیرازی این بیت آورده می‌شود:

بهر تاریخ فاضل دوران گفته شد شاه شاعران جهان

ملا عالم کابلی چنین گفته است:

اگر سال دگر رفتی به دارالملک آگاهی شدی تاریخ فوتش رفت ملا قاسم کاهی».

آرزو به دلایل گونه‌گون چون کهولت سن، تنگدستی و بسیاری اهل و عیال محقق نشده و به احتمال زیاد وی در همان دیار غربت جان به جان آفرین تسلیم کرده است.

از تاریخ وفات وی آگاهی نیافتیم جز اینکه سید مرتضی حسین صدر الافاضل در کتاب مطلع الانوار (در احوال دانشوران شیعه پاکستان و هند)، بدون ذکر هیچ منبع و مأخذی، سال ۱۰۲۰ هـ. ق. را سال درگذشت وی می‌گوید^(۱) که با این وجود، سن میر یوسف اصم به بیش از صد سال هم رسیده است.

دیگر آثار یوسف اصم:

وی در قالب‌های نثر و نظم، و موضوعات گوناگون چون کلام، حدیث و عقاید آثاری از خود به جای گذاشته است که تا به امروز حتی پاره‌ای از آنها شناسایی و معرفی نیز نشده‌اند.

(۱) مجموعه‌ای از بیست و سه رقعۀ وی و قاضی نورالله شوشتری در باب علم امام که دوازده رقعۀ آن به قلم میر یوسف می‌باشد^(۲)؛ در کتابخانه آصفیه، به شماره ۱۱۸۴، با عنوان «کتاب در فن کلام» معرفی شده که فردی به نام عبدالرحیم حسینی جفری بغدادی آن را گردآوری کرده و در ابتدای آن آورده: «این مناظره‌ای است که میان امیر یوسف علی حسینی استرآبادی و قاضی نورالله حسینی شوشتری در باب اطلاع پیغمبر بر ضمائر جمیع مردمان در جمیع احوال واقع شده».

در آغاز دستنویس دانشگاه تهران، به شماره ۴۵۱۳، که در سال ۱۰۶۲ هـ. ق. کتابت شده، این مجموعه با عنوان «مباحث کتبی ما بین قاضی نورالله شوشتری و امیر یوسف علی حسینی» و در حاشیۀ بالای رقعۀ نخستین، عنوان «سؤال و جواب امیر یوسف و قاضی نورالله» آمده است. همچنین این دستنویس، در یکی از برگ‌های آغازین آن، اینگونه معرفی می‌شود: «این نسخه

۱. نک: «مطلع الانوار» ترجمۀ دکتر محمد هاشم، ص ۷۱۲.

۲. درباره این اثر میر یوسف نک: مقاله «الاسئلة اليوسفية، مجموعه مناظرۀ قاضی نورالله شوشتری و میر یوسف حسینی استرآبادی» علی حیدری یساولی، میراث شهاب، شماره ۵۵-۵۶، بهار و تابستان ۱۳۸۸ و نیز مقاله «اسئلة يوسفیه» علی حیدری یساولی، آینه پژوهش، شماره ۵، آذر و دی ۱۳۸۸.

نفیس و بی نظیر، سؤال و جوابی است که بین این دو عالم جلیل در یک موضوع علمی یعنی اشراف و اطلاع نبی و امام بر غیب پیش آمده و رفته رفته دامنه بحث توسیع یافته و به جدل و مشاجره و بالاخره به هتاک و ایراد کلمات و جملات زننده رسیده. ولی صرف نظر از این قسمت که موهن به مقام علمی هر دو بوده و بر زبان قلم ایشان جاری گردیده، مع الوصف میزان علم و فضل هر دو را بهترین برهان و تبحرشان در علوم مختلفه به خوبی هویدا است. و همچنین بعضی معلومات مفید و گرانها و ممتع چه از حالات خود و چه از معاصرین و برخی نکات مهم تاریخی از بزرگان و معارف آن زمان که در هیچ منبع و مأخذ ضبط نشده به ما می دهد. نسخه دیگر این رساله و مکاتیب را نگارنده در جایی سراغ ندارد و برای تهیه سه مکتوب اول که افتاده است و جهت رفع این نقیصه به هر جا مراجعه نمودم، یافت نشد و همین نسخه در چاپ یکی از تألیفات قاضی که به وسیله سید جلال الدین محدث به عمل آمد^(۱)، مورد استفاده شایان واقع و مدتی در نزد معظم له بود.

معرف محترم دستنویس دانشگاه از وجود دستنویسهای دیگر این اثر آگاهی نداشته، در حالی که به جز دستنویس آصفیه که پیشتر اشاره شد، دستنویسی نیز در کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره) با عنوان «جوابات میرزا یوسف علی» معرفی شده است که از حیث شمار نامه ها، کامل می باشد و اغلاط املائی فراوانی که در دستنویس دانشگاه به چشم می خورد را ندارد.^(۲)

۱. منظور، کتاب «الصورم المهرقة في نقد الصواعق المحرقة» است.

۲. نک: فهرست نسخه های خطی کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی «ج ۳۲، ص ۲۶-۲۷، ش ۱۰۲۶۱: «جوابات میرزا یوسف علی» از عبدالرحیم حسینی بغدادی، درگذشته: ۱۲۰ هـ.

آغاز: «الحمد لله رب العالمین... اما بعد جمع نمود بنده ائیم الراجی الی غفران الملک الهادی... آنکه این مناظره ایست که میان امیر یوسف علی الحسینی الاسترآبادی».

انجام: «استاد گرامی شیخ نظامی راست:

دوب: گنبد به نسک. سرکش. آواز که گنبد هر چه گویی گویدت باز

چنانکه آمد، این نامه‌ها دارای اهمیت و ارزش فراوانی از حیث پاره‌ای مطالب عقیدتی و تاریخی می‌باشند. از طرفی، نظریات گوناگون علمای شیعه در باب علم امام را مطرح می‌کند و از کتابهای بزرگان عرفان و تصوف نیز سخن به میان می‌آورد؛ خطبة البیان منسوب به امیرالمؤمنین، مجمع البیان شیخ طبرسی، تذکرة الاولیای عطار، أحسن الکبائر فی معرفة الائمة الاطهار عربشاه ورامینی^(۱)، روضة الشهداءی ملا حسین واعظ کاشفی و مصابیح القلوب ملا حسن سبزواری از جمله آنهاست.

«همچنین نکات قابل توجهی درباره سرگذشت، روحیه و تجربیات قاضی نورالله در هند را عرضه می‌کند که در منابع دیگر به چشم نمی‌خورد. از میان آنها، موارد زیر شایان توجه است^(۲):

الف) دیدگاه قاضی نورالله درباره «علم امام» و آوردن بیتهایی از سعدی - که وی را «عارف شیرازی» می‌خواند - به عنوان دلیل: «مخفی نماند که حضرت رسالت پناه بر ضمایر جمیع مردمان در جمیع احوال اطلاع نداشته‌اند؛ دلیل بر این آن است که عارف شیرازی فرموده:

یکی پرسید ازان گم کرده فرزند
که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهان است
دمی پیدا و دیگر دم نهان است

→ گزارش متن: مجموعه‌ای از پاسخهای «قاضی نورالله شوشتری مرعشی» است به پرسشهای «یوسف علی حسینی استرآبادی» در عقاید حقّه. از این کتاب نفیس، نسخه‌هایی در کتابخانه اصفیه و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، موجود است.

گزارش نسخه: نوع خط: نسخ، تاریخ کتابت ۱۲۸۳، عنوانها و نشانیها قرمز، نوع کاغذ: شرقی، تعداد برگ ۱۴۷، تعداد سطر ۱۱، اندازه متن ۷×۱۱ سانتیمتر، اندازه جلد: ۱۹×۱۱/۵ سانتیمتر، نوع جلد: چرم مشکی ضربی با ترنج.

ویژگیهای نسخه: نسخه‌ای خوانا و اندکی آثار تصحیح در آن مشهود می‌باشد.

۱. درباره این کتاب نک: مقاله «أحسن الکبائر فی معرفة الائمة الاطهار، متنی از نیمه نخست قرن هشتم هجری» علی حیدری یساولی، کلیات کتاب ماه، آبان ۱۳۸۶.

۲. همه ارجاعات درون متن، به دستنویس کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی (ره) می‌باشد که در پانویس پیشین معرفی شد.

گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نبینم^(۱)

و در اصول عقاید دینیّه هیچ کس این دعوی نکرده که انبیا بر ضمایر بشر در جمیع احوال اطلاع داشته اند، بلکه تصریح کرده اند که انبیا علی الاتصال منتظر وحی می بوده اند^(۲)». (رقعه قاضی؛ گ ۴، الف و ب)

ب) دیدگاه قاضی نورالله درباره شیخ ابوعلی طبرسی و راوی «خطبة البیان» منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام: «... شیخ مذکور در میان طایفه امامیه ملقب به ثقة الاسلام و رئیس مفسران اعلام است و آنچه او در تفسیر خود مقدم بر دیگر اقوال و روایات آورده باشد مجال قدح در آن کمتر است از مجال قدح در راوی خطبة البیان که راوی آن معلوم نیست». (رقعه چهارم قاضی؛ گ ۲۲، الف)

ج) ذکر مناظره میرفخرالدین حسینی مشهور به سقاکی استرآبادی و ملا ابوالحسن کاشی در سبزوار: «شنیده باشند که در سبزوار در میان مرحوم میرفخرالدین استرآبادی و مرحوم ملا ابوالحسن کاشی مناظره واقع شده و ملا ابوالحسن چون در آن مناظره مدعی بود نه مرتبه استدلال [نمود] و میرفخرالدین نه مرتبه بر دلائل او منع کرد و در مرتبه نهم ملا ابوالحسن منصب بحث خود را فراموش کرده، بر سند منع میرفخرالدین منع کرد و گفت: چرا نتواند بود که چنین باشد؟ مرحوم میرفخرالدین قطع بحث نموده به او گفتند که: به مدرسه باید رفت و آداب بحث آموخت. و دیگر ملتفت بحث او نشدند و ملا ابوالحسن به واسطه این بی ادبی در میان طلبه رسوا شد و تا الحال طلبه این واقعه را در میان یکدیگر بر سبیل تنبیه و تذکیر مذکور می سازند». (رقعه ششم قاضی؛ گ ۳۷، ب - ۳۸، الف)

د) نظر قاضی نورالله درباره ملا کاشفی و شیعی سبزواری (نویسنده مصابیح القلوب): «از

۱. گلستان سعدی، تصحیح شادروان یوسفی، باب دوم، ص ۹۰.

۲. قاضی نورالله در رقعۀ ششم خود، گ ۴۴، الف و ب درباره دلیل آوردن شعر شیخ سعدی می گوید: «استناد فقیر به شعر شیخ سعدی از آن حیثیت است که آن شعر متضمن قصه حضرت یوسف است که در احسن القصص مذکور شده و چون قصه حضرت یوسف در قرآن مذکور است طول تمام داشت جهت تذکره به همان شعر اقتصار نموده».

عجایب آنکه سندهای فقیر را که آیات باهره و کتب معتبره ذکر نموده، ناقص عیار قصور نمودند و آن چه خود در مقام استدلال از تفسیر کاشفی که جهت میر علیشیر خارجی نوشته و از مصابیح القلوب که مرد مداح معرکه گیری بوده و از مقصد الاقصی و مانند آن در کتب مجهول نقل نمودند، زر تمام عیار نام آنها نهادند^(۱). (رقعه ششم قاضی؛ گ ۳۸، ب - ۳۹، الف)

ه) بر حذر داشتن قاضی نورالله از خارجیان و غلات شیعه: «دیگر مخفی نباشد که غلات شیعه بسیار دعویهای بلند و سخنان بلند به آن حضرت نسبت داده‌اند، تا آنکه بعضی او را خدا گفته، و چون راوی خطبه البیان مجهول است، می‌تواند بود که آن خطبه را یکی از ایشان به آن حضرت نسبت داده باشد و هم چنین می‌تواند بود که بعضی معتزله آن عبارت را به نام آن حضرت مشهور ساخته باشند تا عوام شیعه به نقل آن اقبال نمایند و آن گاه اقبال ایشان را به نقل و روایت آن، موجب تشنیع و تجهیل طایفه شیعه سازند و بر خدام ظاهر است که جمیع آن اختلافات که در دین پیدا شد از احادیث کاذبه و اخبار موضوعه خارجیان و غلات است و در کتب رجال شیعه تنبیه بر فساد روایات بسیاری از غلات شیعه کردند، بلکه بعضی از اهل اسلام یک سوره قرآنی ترتیب داده می‌گویند که در قرآن است و عثمان آن را از قرآن انداخته؛ ظاهراً آن سوره به نظر شریف

۱. میریوسف در رقعه هشتم خود، گ ۶۱، الف - ۶۳، الف در پاسخ قاضی نورالله می‌نویسد: «آن که قدح کاشفی کردند که به جهت میر علیشیر خارجی نوشته، قدح را در او گنجایی نیست که عقیده او اظهر من الشمس است؛ شنیده باشند که مردم سبزوار ملا حسین را در زمان گرفته‌اند و گفته‌اند به مصاحبت میر علیشیر ترک مذهب کرده. روزی ملا حسین در سبزوار بر سر منبر وعظ می‌گفت، در آن اثنا گفته که جبرئیل دوازده هزار بار به حضرت پیغمبر ﷺ آمده. یکی گفته به حضرت مرتضی علی ﷺ چند مرتبه آمده. ملا گفته که بیست و چهار هزار مرتبه. پرسید: به چه دلیل؟! گفته: به دلیل «انا مدینه العلم و علی بابها»؛ در وقتی که حضرت جبرئیل پیش پیغمبر آمد و رفت، از پیش مرتضی ﷺ آمد و رفت، در آمدن دوازده هزار بار و در رفتن دوازده هزار بار. کسی که این چنین باشد و روایتی کند چه جای طعن است و سخن در بحث امامت و مذهب و ملت و مسایل فقهیه مختلف نیست که به ملاحظه خارجی نوشته باشد و مقبول نباشد... و آن که صاحب مصابیح القلوب را قدح کردند که مرد مداح معرکه گیر بوده، می‌گوییم در اینجا سخن نمی‌گنجد، چرا که او مردی بود از مردم خوب سبزوار و کمال صلاحیت و فضیلت داشته و مسلم عصر خود بوده. بر تقدیر تسلیم که مداح و معرکه گیر بوده، مگر ندانستند که مداحی و معرکه گیری در اظهار فضایل حضرت امیر ﷺ عین عبادت است؟!»

رسیده باشد». (رقعه ششم قاضی؛ گ ۴۶، الف و ب)

و (نظر قاضی نورالله درباره عطار نیشابوری و کتاب تذکرة الاولیاء: «... مسلم می داریم که او یس قرن مقبول و سیدالتابعین و شیخ عطار از اکابر موحدین معتقدین است، اما مسلم نمی داریم که مصنف تذکرة مشهر، جناب شیخ باشد و هم چنان که نسبت آن تذکره به جناب شیخ مشهور است، قدحی که در نسبت او به شیخ کردند در میان اهل فضل و کمال مذکور است. می گویند که از تألیفات بعضی از مریدان شیخ است و بر تقدیر تسلیم می تواند بود که کسی که روایت عبارت او یس نسبت به جناب شیخ کرده باشد ثقه نباشد و از آن که در امثال این مقام شیخ عطار صحت و ضعف روایتی را نداشته باشد قدحی در بزرگی او نمی شود^(۱) ». (رقعه هفتم قاضی؛ گ ۵۱، الف و ب)

ز) همنشینی و آشنایی قاضی نورالله با بسیاری از صاحب منصبان و دانشمندان و طلاب علوم دینی: «جزوی که ارسال داشته بودند، رسید؛ شریعت مآب قاضی شکور و سیادت مآب میر محمد معصوم تبریزی^(۲) و جمعی از طلبه حاضر بودند، یک صفحه از آن خوانده شد. آنچه بر طبق مدعای خود از آداب نوشته بودند مستحسن افتاد». (رقعه نهم قاضی؛ گ ۸۴، الف) «اگر حواله تحقیق آن مبحث به یکی از فضلاء این شهر مانند خدام قاضی و ملا جمال و امثال ایشان نمایند، فقیر ایستادگی دارد». (رقعه دهم قاضی؛ گ ۸۵، الف)

ح) اشاره قاضی نورالله به گوشه‌ای از نحوه مباحثه و مناظره عالمان از گذشته تا زمان خود که نشانگر گستره معلومات اوست: «خود ظاهر است که علما طرف مخالف خود را که معانده و

۱. میریوسف در رقعه هشتمش، گ ۷۹، ب - ۸۰، الف می گوید: «آن که نوشته بودند مشهور و معروف است که آن کتاب را نسبت به شیخ دادند و تصنیف او نیست، می گویم و این بسیار دور می نماید؛ بنابراین که هر کس را آن قدر حالت باشد که چنان کتابی تصنیف کند، چه ضرور دارد که به نام دیگری کند؟ بلی در آن کتاب چیزهاست که نانوشتن آنها اولی بود، اما مخفی نیست که او ملاحظه تمام داشته و لهذا مثل آن سخنان ناخوش در مقدمه منطق الطیر هم آورده و ما معتقد آن سخنان نیستیم و می گویند که کتابخانه او را سوخته بودند...».

۲. رقعه دهم میریوسف، گ ۸۷، ب: «... میرمحمد معصوم تبریزی که نوشته بودند، پیش ایشان تحصیل کرده، مثل ایشان شده».

مکابره کند و نامعقول گوید، به تعرض و تشنیع متعرض او می شوند؛ چنان که حضرت نصیرالدین طوسی - طیب الله مشهده - در موضعی از کتاب تجرید^(۱) [گفته]: و للمخالف مکابره بمقتضی عقله. و در موضع دیگر تعرض به اشعری کرده و گفته: و النفسانی غیر معقول؛ یعنی اثبات کلام نفسی که شیخ اشعری نموده نامعقول است. و میر سید شریف در حاشیه شمسیه و حاشیه مطول و شرح مفتاح تعرض و تشنیع به ملا سعدالدین نموده و ملا سعدالدین در تلویح تعرض به صدرالشریعۀ بخاری نموده و گفته اعتراضات او در گوش اشعری مانند صریر باب و طنین ذباب [است] و تصنیف ملا جلال الدین محمد دوانی و میر غیاث الدین منصور شیرازی از دشنام مملو است و حکیم شمس الدین شهرزوری در تاریخ الحکماء آورده که امام فخرالدین رازی طالب علمان را در اثنای بحث دشنام می داد. و حال مرحومی علامی میرفخرالدین محمد استرآبادی و مرحوم شاه فتح الله و امثال ایشان از افاضل عصر بر همگان ظاهر است که در مشهد مقدس از ملا هما استرآبادی که شاگرد ملا شمس الدین محمد خفری بوده شنیده شد که روزی میان ملا شمس الدین محمد و ملا حاجی محمود تبریزی که هر دو از تلامذۀ ملا صدرالدین محمد بودند، مباحثه واقع شد...». (رقعۀ دهم قاضی؛ گ ۹۱، الف - ۹۲، ب)

ط) نقد قاضی نورالله از مثنویهای ملا ضمیری اصفهانی و ملاقات وی با میر حیدر معمایی: «چنانکه ملا ضمیری اصفهانی که [در] غزل خسرو عصر بود، دو کتاب مثنوی تألیف نموده که به اتفاق سخن شناسان عراق و خراسان از آن دو مثنوی به غیر یک قطعه چیزی به کار نیاید و آن قطعه در جمیع مجموعه های اهل فهم نوشته می شود، بلکه اکثر آن را بر دارند و همگی مولوی مذکور را بر تألیف آن دو مثنوی تشنیع می کنند؛ چنانچه در این ولا که امیر حیدر معمایی به لاهور آمدند، روزی فقیر از او پرسید که ملا ضمیری را چه باعث شد که در برابر شیخ نظامی و خسرو آن چنان گوید؟ در جواب گفت: مگر ملا ضمیری مثنوی گفته؟! و مراد او آن بود که مثنویهای مذکور آن قدر از رتبۀ طبع مولوی دور است که انکار نسبت آن به او باید کرد». (رقعۀ دهم قاضی؛ گ

۱. ناگفته نماند که قاضی نورالله، شرحی بر تجرید خواجه دارد که دستنویسی از آن را در کتابخانه حضرت آیت الله

ی) اشارت قاضی نورالله به تقیه نکردنش در پاره‌ای از تصانیف خود: «فقیر نام خود را در آن تصانیف ننوشته تا قربه الی الله باشد و ایضاً هرگز به کسی از مخالفان اظهار نکرده که آن تصانیف از فقیر است، بلکه می‌گوید که از طالب علمان عراق و فارس نوشتند. پس ضرر به فقیر چرا رسد؟ ... به اعتقاد فقیر درالملک هند به دولت پادشاه عادل جای تقیه نیست و اگر چه جای تقیه باشد بر امثال فقیر واجب نیست زیرا که کشته شدن امثال فقیر در نصرت مذهب حق موجب عزت دین است و صاحب شمع رخصت داده که چنین کسی تقیه نکند». (رقعه دهم قاضی؛ گ ۱۰۳، الف و ب)

ک) اشارت قاضی به دادن نسخه‌هایی از رد النواقض به ملا محمد امین و شیخ مبارک در کشمیر و لاهور: «به واسطه آن که شیعه کشمیری هرگز تقیه نکردند و نمی‌کنند، لاجرم گاهی از مسأله امامت بحث در میان می‌آوردند چون ملا محمد امین در وقتی که فقیر به کشمیر رفته بود، به فقیر اختصاص می‌ورزید، در آن ایام مسوده رد النواقض را دیده بود، از فقیر طلبید و فقیر عذر کرد که بیاض نرفته. چون به لاهور آمدم، مکرراً کتابات نوشته، آن را طلبیده در جواب همان عذر نگذاشته شد. تا آن که احمد بیک به کشمیر رفته، در میان ایشان مباحثات منعقد شد. در این مرتبه کتابتی به فقیر نوشته و در آنجا مذکور ساخت که اینجمن اجتماعی و مباحثه‌ای روی داده، اگر کتاب رد النواقض را نخواهید فرستاد فردای قیامت از شما بیش جد شما شکایت خواهم کرد. در این مرتبه چون از تصحیح آن فارغ شده بود، نسخه‌ای از آن به او فرستادم». (رقعه دهم قاضی؛ گ ۱۰۵، الف - ۱۰۶، الف)

و) شیخ مبارک که دانشمند زمان خود بود و تتبع کتب شیعه نموده بود... چون مطلع شد که فقیر بر آن رد می‌نویسم مجال نداد که بیاض رود و روز به روز نسخه مسوده را از فقیر می‌گرفت و به کاتب خود می‌داد که بنویسد». (رقعه دهم قاضی؛ گ ۱۱۱، الف و ب)

همچنین نکات مهمی درباره سبک اندیشه و عقاید، حالات و دیدگاه‌های میریوسف، از این مناظره به دست می‌آید:

الف) بیشتر استنادات و دلایل میریوسف در باب این که امام «از ضمایر جمیع مردمان در جمیع احوال اطلاع دارد» از رساله‌ها و کتابهایی چون خطبة البیان منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام)،

حادی عشر شیخ مقداد و تفسیر کاشفی است.

ب) نظر میریوسف درباره سعدی شیرازی: «شیخ سعدی نزد امامیه مطعون است به واسطه خطایی که نسبت داده به حضرت امیر علیه السلام در بوستان: «که من بر خطا بودم او بر صواب». ^(۱) کسی که به مصلحت دنیا غیر حق گوید، سخن او قابل اعتماد نیست». ^(۲) (رقعه ششم میریوسف؛ گ ۳۲، ب)

ج) بهتر دانستن مطلعی از خود از مطلع حافظ شیرازی: «خواجه گفت:

یا رب سببی ساز که یارم به سلامت باز آید و برهاندم از چنگ ملامت
و این شعر تمام عالم سیر کرده و ما گفتیم:

در روز قیامت بنما آن قد و قامت تا باز بمیرند [همه] اهل قیامت

شعشعه آن، مدت بیست سال است که به ظهور آمده است و از جرودان ما قدم بیرون نهاده و سبب آن از سستی معنی است؟ چه، هر کس را قوت ممیزه است تمیز می کند که از این دو مطلع کدام بهتر است. بلکه سبب دیگر هست و آن، آن است که شهرت شعر موقوف به اختلاط و انبساط اهل [زمان] و رعایت پادشاه و عنایت ایشان و یارفرشی یاران و آشنایان [است] و بنده را در غربت پرکربت هیچ یک از اینها نیست». (رقعه یازدهم میریوسف؛ گ ۱۳۹، ب - ۱۴۰، الف)

د) مقایسه کردن خود با سرایندگان بزرگ گذشته و برخی گویندگان ضعیف معاصر: «دیگر مخفی نیست که سخن گفتن در این زمان مشکل است که مثل شیخ نظامی و خاقانی و سعدی و انوری و خسرو و جامی گذشته اند. هر که در این زمان چنان سخن گوید که در برابر سخن استادان توان خواند، در سخنوری مسلم است، و آنکه بنده را در برابر افچنگی و سلیمی و میرجمال و عشقی خان و امثال اینها آوردند، الحق بر فقیر جفا کردند، چرا که ما در برابر استادان نامی مثل شیخ نظامی و خاقانی و انوری و ظهیر و سعدی و خسرو و جامی در همه فن از غزل و قصیده و

۱. نک: «بوستان سعدی» باب ۴، تصحیح شادروان یوسفی، ص ۱۳۳: «حکایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و سیرت پاک او».

۲. اگر حکایت به دقت خوانده شود و ظرایف و لطایفش دریافت گردد، هیچ طعنی متوجه شیخ اجل (ره) نخواهد شد.

مثنوی و قطعه و رباعی سخنرانی کردیم و مقبول اهل طبع گشته و هر کس را قوت ممیزه و انصاف است، منکر اینها نیست». (همان؛ گ ۱۴۰، الف و ب)

ه) سخن وی در صحت انتساب خطبة البيان به امیر المؤمنین علی علیه السلام: «و در صحت خطبة البيان سخن دارند؛ با آن که عقل ناطق است بر این که هر کس را ذره‌ای از ایمان است این نوع سخنان بلند از زبان حضرت نشنیده، نقل می‌کند. با آن که میر رضی الدین در نهج البلاغه نیاورده، حکم بر عدم صحت آن نمی‌توان کرد، چه محتمل است که به نظره ایشان در نیامده باشد یا درآمده [و] بنابر مصلحتی ذکر نکرده». (رقعه ششم میر یوسف؛ گ ۳۲، الف)

و) ذکر نام برخی خویشان نامدار و یادآوری اینکه سن و سال و فضایل و کمالاتش از قاضی نورالله بیشتر است. «... اعتبار خویشان ما به مراتب زیاده از خویشان ایشان است، چه، حالت و مکنت مرحوم میر جمال الدین محمد صدر و میر محمد یوسف صدر بر همه کس ظاهر است. آدمی را چنان حالتی باید در ذات باشد که خویشان به ذات مفتخر باشد لا بالعکس و اگر ملاحظه سن شود به حکم الفضل للمتقدم، از ایشان متقدم و اگر فضایل و کمالات منظور باشد، آن چه ایشان راست از کمالات اکثری از ما راست و آنچه ما راست ایشان را نیست». (رقعه یازدهم میر یوسف؛ گ ۱۳۶، ب - ۱۳۷، الف)

ز) نظر میر یوسف درباره نظامی گنجه‌ای: «به اعتقاد بنده بلکه به اعتقاد همه کس، هیچ کس بهتر از استاد نامی، شیخ نظامی، سخن‌آرایی نکرده و مشهور است که ظهیر فاریابی و بعضی منکران بزرگ بودند و همیشه ایشان را عذاب می‌کردند». (همان؛ گ ۱۳۸، الف)

کتابی ست که میر یوسف استرآبادی در برابر نفعات الاتس من حضرات القدس جامی تألیف کرده و در دیباچه آن چنین آورده: «چون خدای - جلّ جلاله و عمّ نواله - این بی‌بضاعت قلیل الاستطاعة را جرعه جام سخن چشانیده و از نشئه آن سرخوش گردانیده، علی الاتصال بالغدو والآصال در سخن کوشیده و در بزم بیان، ساغر معانی نوشیده، وقتی از اشرف اوقات و ساعتی از الطف ساعات، ذوق حکایاتی که مشتمل است بر کرامات و مقامات اولیاء الله در خاطر فاطر خطوط کرد و شوق استماع روایاتی که محتوی است بر خوارق عادات و ریاضات ایشان به جان

روی نهاد. هنگام تفحص و ایام تجسس به مطالعه بعضی از کتب صوفیه، خصوصاً کتاب نفحات الانس مشرف گردید و به دست استفاده، برقع از روی معانی آن کشید. الحق از آن کتاب متبرک، ابواب فیض بر روی گشود و از فیض آن، کمال مسرت و بهجت روی نمود. در این حال در خیال گذشت که بسیاری از فارسی زبانان حقایق دستگاه و نکته گزاران دقایق انتباه، روی در تألیف و ترکیب نهاده‌اند و در ذکر محاورات و کرامات و خوارق عادات و ریاضات بعضی از اولیاء الله - یعنی مشایخ صوفیه - کتابها ترتیب داده‌اند، اما هیچ کس از کرامات و مقامات و خوارق عادات ائمه اثنا عشر چنانکه باید و شاید بیان ننموده و در ذکر حالات و کرامات و مقامات ایشان بر وجه اشمَل کتابی تصنیف نفرموده با آنکه حالات ایشان من البدر أجلی ومن الشمس اظهر است».

آنگاه درباره نام و بخشهای گوناگون کتاب اینگونه می‌گوید: «در برابر کتاب نفحات الانس روی در تألیف آوردم و کتابی تصنیف نموده فوحات القدس نام کردم و چون این کتاب را فوحات نام نهادم، به دست ابداع، ابواب اختراع گشودم و حسب التناسب به جای باب طبله و به محل فصل نافه و به موضع بحث مشک و در مشک فایحه قرار دادم و مجموع آن را بر پانزده طبله مقرر گردانیدم و در هر طبله به مقتضای حاجت، نافه، مشک و فایحه رقم کشیدم و در ذیل بعضی از نافه‌ها به جای خاتمه عنبر نوشتم».

ناگفته نماند تأثیرپذیری میر یوسف از کتاب نفحات الانس که حتی در نامگذاری کتابش هم از جامی سرمشق گرفته، ویژه وی نیست؛ کتابهایی از دست تذکره امامان شیعه، مشایخ صوفیه و بزرگان معرفتی که در همان روزگار میر یوسف به رشته تحریر درآمده‌اند نیز در این برخوردار و تأثر با فوحات القدس همداستان شد؛ کتاب «ثمرات القدس من شجرات الانس» میرزا لعل بیگ لعلی بدخشی (۹۶۸ - ۱۰۲۲ هـ.) که به ذکر شمار چشمگیری از اعظام فریق صوفیه و سادات نامدار و صاحب نفس و بزرگان طایفه ملامتیه که بیشتر در شبه قاره هند به سر می‌برده‌اند، پرداخته، و یا کتاب «فوايح الولاية»^(۱)، اثر ملا عالم کابلی (م ۹۹۲ هـ.) که از منابع همین کتاب

۱. دستنویسهای «فوايح الولاية» در کتابخانه‌های شبه قاره موجود است.

«ثمرات القدس» لعلى بدخشی ست^(۱)، دو نمونه روشن و برجسته این تأثیر پذیری در شمارند. البته چونان که پیشتر آمد، بنابر ارتباطی که میر یوسف با ملا عالم کابلی داشته، بعید ننماید که صاحب فوحات، کتاب فوایح الولاية ملا عالم را پیش رو داشته است. و جالب است که بدانیم در سالیان پس از این (اوایل قرن دوازدهم هجری) کتاب «فوایح العرفان»^(۲) محمد هاشم، مخاطب به فیضان، خلیفه و فرزند حسن رسول نمای دهلوی که در احوال و مکاشفات و خوارق عادات پدرش (م ۱۱۰۳ هـ) نوشته، هم در طبقه و فصل بندی و هم در نامگذاری، از «فوحات القدس» و «فوایح الولاية» متأثر بوده است.

میر یوسف، فوحات را در پانزده طبله، به ذکر کرامات هر یک از دوازده امام علیهم السلام که طبله دوم تا چهاردهم می باشد، اختصاص داده و طبله نخست و پانزدهم نیز به ترتیب با عنوانهای «در ذکر بعضی از فضایل و کرامات اهل البیت علیهم السلام» و «در ذکر کرامات و مقاماتی که از بعضی اصحاب و خدام اهل البیت و محبان ایشان به برکت ایشان روی نموده مع کرامات بعضی اناث از اولیاء الله» آمده اند.

وی در مدت شش سال، از کتب فریقین یعنی اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه چون شواهد النبوة ملا عبدالرحمن جامی، در بحر المناقب شیخ علی بن شیخ ابراهیم عرب، زهرة الریاض و درج الدرر که بزرگان اهل سنت تصنیف کرده اند و روضة الشهداء ملا حسین واعظ کاشفی، رسالة اعتقادیة ملا احمد اردبیلی و تاریخ احمد بن اعثم کوفی (الفتوح) که روایات منقول از علمای اهل سنت و جماعت را نیز دارا هستند و امالی و عیون اخبار الرضای شیخ صدوق، کفایة المؤمنین که ترجمه الخرائج و الجرائع قطب راوندی ست، احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار سید محمد بن ابی زید عربشاه ورامینی، مصابیح القلوب ملا حسن سبزواری و تفسیر ترجمة الخواص حافظ علی زواره ای که روایات منقول از علمای شیعه امامیه را شامل می شوند، بهره برد و به جز این، از منظومه های شاعران مداح اهل بیت علیهم السلام چون آذری اسفراینی، ابن حسام خوسفی، ملا حسن

سلیمی، قطبی، آتشی و شوریده استفاده کرده است.

تاریخ آغاز به نگارش این کتاب بنا بر تصریح خود میر یوسف، ۱۰۰۶ هـ. ق می باشد؛ «... از مخالفت روزگار و متابعت دنیای غدار و کثرت عیال و اطفال و کُربت غربت و ضعف پیری و ناتوانی و درد پریشانی و بی سامانی و دیگر موانع میسر نشد که عجالة الوقت، معنی این اندیشه را بر لوح بیان نگارد و صورت این خیال را از قوت به فعل آرد. مدّت مدید و عهد بعید از این گذشت تا در شهر رمضان سنه الف و سته من الهجرة النبوة المصطفوية توفیق روی نمود و از روی سعی، نقاب تکاهل و حجاب تکاسل بگشود فلا جرم جدّ و جهد نمودم و در تفحص و تجسس بر روی گشودم و در بعضی از کتب معتبره گردیدم و آنچه از کرامات و مقامات حضرات عالیات به نظر در آمد، بر صفحه بیان رقم کشیدم و از هر کتابی که استخراج و استنباط کردم، نام آن کتاب را به مجلس در بیان آوردم...».

و تاریخ اتمام آن را سال ۱۰۱۱ هـ. ق در آگره می گوید^(۱)؛ «قَدْ فَرَعْتُ مِنْ تَأْلِيفِ هَذَا الْكِتَابِ بِعَوْنِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ فِي يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ الْحَرَامِ فِي سَنَةِ الْاَلْفِ وَاحِدِي عَشَرَ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ الَّذِي هُوَ سَيِّدُ الْاَنَامِ فِي دَارِ الْخِلَافَةِ اَكْرَهَ صَانِعُهَا اللَّهُ عَنِ الشَّرِّ وَالْفَسَادِ بِالنَّبِيِّ وَآلِهِ الْاِمْجَادِ». و پس از اتمام، در مثنوی ای هجده بیته، به نام عبدالله قطبشاه، فرمانروای دکن، درآورده است.

۲) دبستان: که به تقلید از گلستان شیخ اجل سعدی به نگارش درآورده است. قاضی نورالله شوشتری در یکی از نامه های خویش به وی می گوید: «خدام چند سال است که اوقات شریف را صرف جواب گلستان و سبحة ملا جامی می نماید و به آن مشغوفند و به مردم می نمایند»^(۲). و خود میر یوسف هم در یکی از نامه هایش به قاضی، به این اثر خویش اشارت می نماید و یک رباعی از آن نقل می کند: «و در دلستان رباعی داریم و آن این است:

۱. ناگفته نماند که آقا بزرگ در الذریعة (ج ۱۶، ص ۳۶۶، ش ۱۷۰۶) به نادرست، تاریخ پایان پذیرفتن کتاب را

۱۰۵۴ هـ می داند.

۲. «الاسئلة البوسفية» رقعۀ یازدهم، برگ ۱۴۰، ب.

در کشور هند اگرچه کر گردیدم وز دست کری هزار محنت دیدم

شادی ز کری ازانکه تا کر گشتم هرگز کسی عیب کسی نشنیدم»^(۱)

در جایی دیگر با اشاره به اثر دیگر خویش «قبلة الاخيار»، به قاضی نورالله که دبستان را «پوتِ بی مزه هندوستان» لقب نهاده بود^(۲)، چنین پاسخ می دهد:

«دبستان را خود مکرّر طلبیدند و چون حاضر نبود، بی ادبی کرده، قبلة الاخيار را فرستادیم و بعد از آن دبستان را، و چون مطالعه نمودند، نوشتند که: دبستان، رشک گلستان است و قبلة الاخيار قبلة مقلان الحال که منحرف المزاج شده اند، پوتِ بی مزه هندوستان می گویند و این از مردم صاحب فهم به غایت عجب است که از روی غرض، نقیض خود گویند»^(۳)

۳) معدن المناقب^(۴): شامل پنجاه قصیده (سه هزار و هفتاد و پنج بیت) می باشد که یوسف اصم در سال ۹۸۵ ه. ق. آنها را گرد آورده و به معدن المناقب نامبردار ساخته است. وی در دیباچه این مجموعه قصاید می آورد:

سال هشتاد و پنج و نهصد بود ناشده سال آخرین به تمام

که نمودم قصیده ها را جمع بلبلان را فکندم اندر دام

چون ز تألیف او شدم فارغ کردم از شهد شکر شیرین کام

بیشتر این قصاید در استقبال از قصاید بزرگان ادب پارسی چون سنایی غزنوی، خاقانی شروانی، انوری ابیوردی، ظهیر فاریابی، کمال اسماعیل اصفهانی و سعدی شیرازی سروده شده و به جز این سرآمدان، قصایدی از خواجوی کرمانی، سلمان ساوجی، ابن حسام خوسفی، آذری اسفراینی، کاتبی ترشیزی، عبدالرحمن جامی، ملا نظام استرآبادی، صاحبی، حیرتی و رجایی را نیز تتبع کرده است.

۱. همان، برگ ۱۳۶، الف.

۲. قاضی نورالله در یکی از رقعہ های خویش می گوید: «و این نوشته ها همان لایق است که در پهلوی کتاب دبستان شما مجلد شود».

۳. همان، رقعہ یازدهم، برگ ۱۳۶، الف.

میر یوسف همه این قصاید را «در تمادی ایام در توحید و نعت و منقبت گفته»^(۱) به طوری که سه قصیده نخستین در ستایش حضرت حق - سبحانه و تعالی - ست، سپس نه قصیده در نعت پیغامبر گرامی، بیست قصیده در منقبت امیرالمؤمنین علیه السلام، یک قصیده در منقبت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، شش قصیده به ترتیب در نعت حضرات امام حسن، امام حسین، امام زین العابدین، امام باقر، امام صادق و امام کاظم علیهم السلام، پنج قصیده در منقبت امام رضا علیه السلام، سه قصیده به ترتیب در نعت حضرات امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری و سه قصیده پایانی در منقبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می باشد.

این مجموعه قصاید که دارای دیباچه‌ای به نثر است، دارای نکاتی قابل توجه درباره «نقد الشعر» می باشد؛ میر یوسف در آنجا می آورد: «در باب اشعار، عیب و هنر این اشعار یک دو فصل ایراد نمودن، انسب و اولی ست، چه اظهار هر یک از این دو معنی موجب توجه ارباب فهم و ذکاوت» از این رو در دو بخش به عیب و هنر قصاید خود می پردازد و هر بخش را «معدن» نام می نهد. در معدن نخست که شامل چهار «خزف» می باشد، به سخافت معنی، توارد، تعریف خود و طول سخن پرداخته و در معدن دوم که دارای نه «لعل» است، به صفت شعری، سلامت، قوافی معروفه و مجهوله، سکنه و ایطای جلی، التزام صفت، الفاظ قدیم، الفاظ بعید المعنی، تشبیهات خاص و شرح حال دست می یازد.^(۲)

۴) مظهر الحجة: منظومه ایست در حدود ۸۷۰ بیت درباره زندگی و غیبت و ظهور حضرت مهدی سلام الله علیه که به تقلید از منظومه ملا حسن سلیمی^(۳) (قرن نهم هجری) سروده است.

۱. دیباچه معدن المناقب.

۲. تاریخ کتابت تنها دستنویس یافت شده از معدن المناقب، قرن یازدهم هجری می باشد و نوع کاغذ و خط، کتابت آن در هندوستان را قطعی می نماید. دستنویس مورد نظر دارای ۱۴۸ برگ می باشد. از برگ نخست تا ۱۲۰، معدن المناقب و از برگ ۱۲۱ تا پایان (برگ ۱۴۸) منظومه مظهر الحجة را داراست.

۳. این منظومه ۲۷۲ بیتی «در ولادت صاحب الزمان و نسبت مادر و غیبت و علامت ظهور وی» می باشد و اینگونه آغاز می شود:

«وی» در سبب تصنیف و تألیف مظهر الحجة» گوید:

وقتی از اوقات در هندوستان	سوی من آمد یکی از دوستان
شادمان چنگ سخن را ساز کرد	وز لطایف در به رویم باز کرد
بذله‌گویی معنی انگیزی نمود	وز لب شیرین شکرریزی نمود
ساعتی از هر نمط گوهر چو سفت	نسخه‌ای پیشم نهاد آنگاه گفت
هست این نسخه به خوبی چون حسن	در ظهور شاه دین ابن الحسن
بادشاه عالم امن و امان	مهدی هادی شه آخر زمان
کرده نظم این را سلیمی در قدیم	از کمال فهم و از طبع سلیم
واندرو نقد تفکر کرده خرج	هم ولادت هم ظهورش کرده درج
بس روایات از کرامات اندروست	بس حکایات از ولایات اندروست
راح روح افزا روایت‌های او	فیض بخش جان حکایت‌های او
در معانی همچو او گلزار نیست	ساده نظمش ولی پرگار نیست
هست چون بادام مغزش خوب و نغز	لیک دارد پوست افزونتر ز مغز
گرچه در بادام غیر از مغز نیست	پوست او را همچو مغزش نغز نیست
هست همچون دلربای نازنین	کش بود در بر لباس شوخ‌گین
روی او گرچه بود بهتر ز ماه	رو زگرد ره نشسته هیچگاه
دلربا گرچه بود بهتر ز مه	خوش نما نبود به رویش گرد زه

→ به نوک خامه سرنامه ساز نام خدا	که بر سر همه منشورها بود طغرا
سخن به حمد خدا ابتدا کن ای مؤمن	که ابتدای سخن واجب است حمد و ثنا
ز بعد حمد و ثنای خدا درود و سلام	فرست بر نبی و آل او به صدق و صفا
چو گوشت معرفت دین حق تو را حاصل	ز قول حضرت پیغمبر و ز فضل خدا
انسمه را و امبام زمان خود بشناس	که در امان خدایی ز جمله خوف و بلا
چرا که هر که امام زمان خود نشناخت	به قول شاه رسل هست گبریا ترسا

هست لعلی کز دل کان آمده با عذارِ کان به دگان آمده
گرد کان از رخ نبرده جوهریش روی نهاده سوی جلوه‌گریش
لعل هر چندی که باشد آبدار آب و تابی نیست او را با غبار
از تومی‌خواهم که همچون جوهری گرد کان از جسم این جوهر بری
ساعتی او را کشی بر چرخ فکر وز صفا‌سازیش چون گلچهره بکر
ابر را بزدایی از ماه سپهر ماه را جلوه دهی در رنگ مهر

پس به سوی فکر ماندم روی خویش بکر فکرت را بخواندم سوی خویش
مشک تر افشاندم از سر خامه را نظم کردم آن ولادت نامه را
آنچه در نظم سلیمی یافتم از برای نظم آن بشتافتم
و آنچه در نظمش نبود از پیش و کم کردم اندر خاتمه آن را رقم
چون شدم خوشحال از انعام او مظهر الحجّة نهادم نام او
یوسف از ابر بیان گوهر بیار نُقل از نقلِ روایت پیش آر
این منظومه که دارای بیست و یک بخش می‌باشد، اینگونه آغاز می‌شود:

شارعاً بالمیمنة قبل الکلام باسمِ حیّ لا یموت لا ینام

و دارای این بخش‌هاست:

(۱) در بیان آنکه ایزد تعالی مکونات را بیافرید و آدمی را از جمیع خلائق برگزید و ایشان را کارساز یکدیگر گردانید. [۲۱ بیت]

(۲) در بیان آنکه حق تعالی لطف خود را برقع برگشاد و انبیا را بر خلائق پیشوایی داد و در خیل انبیا تاج اصطفای بر سر مصطفی نهاد. [۲۲ بیت]

(۳) در بیان آنکه حق - سبحانه و تعالی - از روی عنایت متوجه خلائق کرد و از برای نصرت ایشان اوصیا را جانشین انبیا گردانید. [۳۱ بیت]

(۴) در سبب تصنیف و تألیف مظهر الحجّة گوید. [۵۰ بیت]

(۵) فرستادن امام علی نقی، بشر سلیمان را با نامه عنبر شمامه از سامره به بغداد به جهت

- خریدن نرجسه و شرح احوال او کردن از اصل و نسب به آن گوهر معدن رشاد. [۵۳ بیت]
- (۶ رفتن بشر سلیمان به بغداد و نرجسه را در بازار برده فروشان دیدن و شناختن ... [۴۵ بیت]
- (۷ شرح کردن نرجسه حال خود را.... [۶۱ بیت]
- (۸ خواب دیدن نرجسه شاه ملک اجتبا محمد مصطفی را با اولاد امجاد.... [۶۹ بیت]
- (۹ بی تابی کردن نرجسه از مفارقت امام حسن عسکری و بیمار گردیدن او.... [۶۵ بیت]
- (۱۰ خواب دیدن نرجسه، امام حسن عسکری را و.... [۵۳ بیت]
- (۱۱ دیدن نرجسه امام حسن عسکری را چند بار دیگر در خواب و باز آخر شکایت نمودن از هجران.... [۵۴ بیت]
- (۱۲ خوشحال شدن بشر از سرگذشت نرجسه و او را به سامره به خدمت امام علی نقی آوردن و.... [۲۲ بیت]
- (۱۳ ساختن مجلس عقد و عقد بستن نرجسه را.... [۳۸ بیت]
- (۱۴ خلوت کردن امام حسن عسکری علیه السلام با نرجسه و.... [۲۶ بیت]
- (۱۵ مژده دادن امام حسن عسکری علیه السلام حکیمه را بعد از زفاف نرجسه به ثه ماه به قدوم مسرت لزوم صاحب الزمان و او را فرستادن به خلوت آن صدف گوهر ایقان و.... [۷۳ بیت]
- (۱۶ آمدن جبرئیل از نزدیک رب جلیل با ملائکه ملکوت به صورت مرغان به تهنیت امام حسن عسکری.... [۲۲ بیت]
- (۱۷ آوردن جبرئیل طفل را بعد از چهل روز چون کودکان چهار ساله بالیده.... [۲۷ بیت]
- (۱۸ آوردن جبرئیل طفل را بعد از چله ای چند، برنای و توانا و شناختن حکیمه او را.... [۱۹ بیت]
- (۱۹ فوت شدن امام حسن عسکری و نماز گزاردن صاحب الزمان بر او و.... [۴۸ بیت]
- (۲۰ ظهور کردن صاحب الزمان و بیعت کردن جبرئیل بدو و.... [۵۷ بیت]
- (۲۱ خاتمه در بیان روایاتی که در نظم سلیمی نبوده و بیان مذهب اهل سنت و جماعت. [۸ بیت] ^(۱)

(۳) منظومه ساده پرگار: پیش از سال ۹۹۲ ه. ق، در برابر مخزن الاسرار نظامی و مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی به رشته نظم کشیده و در مجموعه مناظرات خویش با قاضی نور الله بدان اشارت کرده است؛ «اگر چه این دعوی نداریم که آب سخن ایشان و خسرو را در ساده پرگار که در جواب مخزن الاسرار آمده، برده باشیم اما چون به حسب ظاهر رعایت دو بحر کرده ایم، قصوری که در معنی نسبت به معانی ایشان باشد در لفظ تدارک شده و این ساده به نظر پرگاران عالم فهم و ذکا در آمده و مقبول همه گردیده و مرحوم حکیم ابوالفتح^(۱) و قاضی علی و ملا عالم کابلی آن را دیده اند و پسندیده و از فضلی هند بسیاری آن نسخه را مطالعه نموده اند و به میزان قبول سنجیده». (۲)

در جایی دیگر از همین مجموعه نیز می آورد: «مخفی نباشد که ... در برابر مخزن الاسرار هم در دو بحر فکر کرده ایم، اما اعتقاد این نیست که در برابر ایشان گفته باشیم». (۳)

(۵) منظومه قبله الاخیار: که گویا در برابر سبحة الاحرار ملا جامی سروده است؛ میر یوسف اصم در مناظره اش، به قاضی نور الله، به این اثر نیز اشارت می نماید و به وی می گوید: «دبستان را خود مکرر طلبیدید و چون حاضر نبود، بسی ایا کرده، قبله الاخیار را فرستادیم». (۴)

(۶) دیوان باعث الوصال: که گویا مجموعه ای از مثنویها، غزلها و قصاید وی بوده و خود یوسف، این مجموعه را با عنوان «دیوان» شناسانده است: «و در دیوان باعث الوصال نظمی داریم و آن این است:

→ پایان دستنویس:

غیر آن از راویان معتبر

این زمان بشنو روایات دگر

۱. حکیم ابوالفتح گیلانی نیز مثنوی مظهر الاسرار را در برابر مخزن الاسرار نظامی سروده است که دستنویسی از آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۲. «الاسئلة الیوسفیة» رقعه یازدهم، برگ ۱۳۹، الف.

۳. همان، رقعه یازدهم، برگ ۱۴۰، الف.

۴. همان، برگ ۱۴۳، ب.

گر ز تقدیر سمیع لم یزل گوشم کر است در دهان اما زبانم ذوالفقار حیدر است^(۱)

«البته وی به کتابهای مجزا در مثنوی، غزل و قصیده نیز اشارت کرده و می‌گوید: «و به جز این، سه کتاب، در مثنوی و غزل و قصیده نیز کتب ترتیب داده‌ایم و هر چه گفته‌ایم همه را نسبت به سخن استادان مزخرف و هذیان می‌دانیم، اما چون این سخنان از سینه‌ای که غلّ و غش را در او راه نیست راه خروج گرفته، خدای تعالی - عزّ و جلّ - کرامت فرمود که به نظر هر کس درآمده از موافق و مخالف و خاص و عام، اگر چه بنده را ندیده، معتقد گردیده»^(۲).

همچنین در جایی دیگر، پس از آنکه به تقدّم بزرگانی چون شیخ نظامی، خاقانی، سعدی، انوری، امیر خسرو و جامی اذعان دارد و مقایسه خود را با سرایندگانی چون افچنگی، سلیمی، پیر جمال و عشقی خان، بی‌انصافی و جفا می‌داند، می‌آورد: «در همه فن از غزل و قصیده و مثنوی و قطعه و رباعی سخنانی کرده‌ایم و مقبول طبع گردیده و هر کس را که در او قوّت ممیزه و انصاف است، منکر اینها نیست... و عجب تر آنکه قصاید و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات فقیر به نظر ایشان در نیامده»^(۳).

یک نمونه از غزل میر یوسف در برگ ۱۴۵، ب ۱۴۶، الف مناظره‌اش (دستنویس مرعشی) آمده است:

ریختی خون من و من عاشق زارم هنوز	گر چه مردم هست در دل شوق دیدارم هنوز
گر چه در رنگ سرشکم از نظر انداختی	همچو نور دیده‌ای در چشم خونبارم هنوز
گر چه از ترک محبت شاد کردی دشمنم	از محبت همچو جانت دوست می‌دارم هنوز
گر چه از بد مهری‌ات دست و دلم از کار رفت	تخم مهرت در زمین سینه می‌کارم هنوز
گر چه ترک شیوه یاری نمودی از جفا	با سگانت از ره مهر و وفا یارم هنوز
گر چه از بیداد تو جان و دلم افکار شد	جای داری در درون جان افکارم هنوز

۱. همان، برگ ۱۳۶، الف.

۲. همان، برگ ۱۴۰، الف و ب.

گرچه از دشنام لعلت کام جانم تلخ شد از برای شربت لعل تو بیمارم هنوز
 گرچه بسیار از غم تو ناتوان گردیده‌ام هست از دلجوییات اُمید بسیارم هنوز
 گرچه از غوغای تو بازار شوق من شکست همچو یوسف از غمت گرم است بازارم هنوز
 همچنین مطلع غزلی دیگر که به سال ۹۷۸ هـ سروده است، در برگ ۱۳۹، ب (دستنویس

مرعشی):

در روز قیامت بنما آن قد و قامت تا باز بمیرند همه اهل قیامت
 نمونه‌هایی از قطعات وی، به جز چند قطعه‌ای که در دیباجة معدن المناقب آمده، در همین
 مناظرات میر یوسف به چشم می‌خورد؛ از آن جمله:

مستمع نیست گر به روی زمین هست بر آسمان برون ز شمار
 سخنم از ملایک ملکوت برده بر چرخ بی‌قرار قرار^(۱)

* * *

مرا که دعوی شاهنشهی ست در فن شعر اگرچه هست ز حد بیشتر گواه از من
 همین گواه ولی هست بنده را کافی که گفت شاه زمانه مرا بلند سخن^(۲)
 همچنین نمونه‌هایی از رباعیات وی^(۳) که به ترتیب در پایان کتاب فوحات القدس، در خطاب
 به شاه عباس صفوی سروده:

یارب که فلک یاور و یارش باشد اقبال معین روزگارش باشد
 در عالم اعتبار بر فرق شهان اکلیل ز خاک رهگذارش باشد

* * *

از روی جفا مگو که من هیچکسم نبود به تو از هیچ ممر دسترس
 من چون مگسم تو همچو سیمرغ ولی سیمرغ تو را شکار سازد مگسم^(۴)

۱. همان، برگ ۱۳۷، الف.

۲. همان، برگ ۱۴۱، ب.

۳. در دیباجة معدن المناقب، هفت رباعی‌اش را آورده است.

۴. «الاسئلة الیوسفیة»، رقعة یازدهم، برگ ۱۴۶، الف.

(۷) صفات الأصناف: مجموعه رباعیاتی است که به تقلید از شهر آشوب موسوم به مجمع الاصناف لسانی شیرازی (م ۹۴۰ ه. ق)^(۱) «درباره پیشه وران و صنعتگران به نام جلال الدین محمد اکبر شاه سروده که آغاز و انجامش این است:

نقد سخنم که بی غش و دلخواه است بر شاه و گدا نفع رسان چون ماه است
در عالم معنی شرفش بر زر مهر از نام جهان پناه اکبر شاه است

یوسف سخن از بتان بازار مگو تا گل باشد حکایت خار مگو
در زاویه فکر که خاموشانند خاموش نشین بیهده بسیار مگو»^(۲) و^(۳)

«عرفای العاشقین و در پی آن ریاض الشعراى واله، این دو رباعی شهر آشوب را از وی نقل کرده اند:

شوخ بلبانی که به روزان و شبان از نغمه او خوشند راحت طلبان
یک بوسه نمی دهد مرا از لب خویش تا جان مرا نمی رساند به لبان

عطار که هست دلبر عشوه گران جان برد لبش از کف صاحب نظران
هر کیسه که در دکان او حلقه زده چون دیده ماست بر جمالش نگران
از آنجا که میر یوسف، بسیاری از آثار منظوم خویش را در میان مباحثات خویش با قاضی نورالله (الاسئلة الیوسفیة) در سال ۱۰۰۶ ه. ق. یادآوری نموده و هیچ نام و نشانی از این

۱. مانند شهر آشوب وحید قزوینی «دستنویس ش ۴۳۴۴ دانشگاه» و صنایع البدایع سیفی بخاری «دستنویس ش ۴۵۸۵ دانشگاه». نک: فهرست نسخه های خطی دانشگاه تهران، نگارش محمد تقی دانش پژوه، ج ۱۶، ص ۲۰۱.

۲. نک: «کاروان هند» ج ۲، ص ۱۵۵۶، ش ۷۳۷.

۳. همان: «سید مسعود حسن رضوی پاکستانی، در مقاله شهر آشوب خود که در نشریه نقوش، منی ۱۹۶۵ (ش ۱۰۲، ص ۶) چاپ لاهور درج گردیده است، در (ص ۱۰)، ذیل عنوان یوسف جرجانی، دو رباعی مذکور را از وی آورده، و دکتر ق مقام حسین جعفری عیناً آن را در شماره دوم از جلد پنجاه و دوم مجله سه ماهی اردو چاپ

کراچی، سال ۱۹۷۶ (ص ۹۸) نقل کرده است.»

مجموعه رباعیات در آن یافت نمی‌شود، می‌توان گفت که صفات الاصناف را پس از این سال سروده است یعنی بین سالهای ۱۰۰۶ تا ۱۰۱۴ هـ (سال درگذشت جلال الدین اکبر شاه).

منابع «فَوَاحِشُ الْقُدُسِ»:

چنانکه پیشتر آمد، دغدغه مؤلف، نوشتن کتابی کامل و شامل، در کرامات و مقامات و خوارق عادت ائمه اثناعشر برای فارسی زبانان بوده، از این رو کتابهایی برجسته و پرمخاطب از فریقین را مورد توجه قرار داده و به عنوان منابع اصلی کتابش، از آنها استفاده کرده است. مطالب شماری از این کتابها چون امالی و عیون اخبار الرضای شیخ صدوق که به زبان عربی نوشته شده‌اند را خود مؤلف با ترجمه‌ای روان و روشن، نقل می‌نماید و همچنین مطالب شماری دیگر از این منابع که اصلاً یا به ترجمه دیگری، به فارسی پدید آمده‌اند، را با رعایت امانت، نقل می‌نماید آن کتابها را این قرارند:

(۱) شواهد النبوة لتقوية يقين اهل القوة (تألیف ۸۸۵ هـ): اثری که جامی پس از نفحات الانس و به منزله بخش نخست آن کتاب تألیف کرده و شامل سیره نبوی و شرح احوال امامان شیعه، صحابه و تابعین تا صدر اول صوفیه است.

(۲) در بحر المناقب فی تفضیل علی بن ابی طالب^(۱): اثر علی بن ابراهیم، ملقب به درویش برهان (قرن ۱۰). وی در دیباچه کتابش چنین می‌آورد: «... چون مطالعه کتب کلامی کردم و سخن بعضی که در باب نبوت و امامت گفته، در نظر آوردم، دیدم هر حدیث و آیت که در شأن مرتضی علی آمده، بعضی را غیر صحیح نام نهاده و بعضی را بر سبیل معارضه جواب گفته، چند حدیث به ابعاد محتملات برده و چندی را بر آدون معانی حمل کرده‌اند. از آن جمله قاضی عضد - تجاوز الله عن سیئاته - در مواقف، جمیع نصوص افضلیت مرتضی را نفی فرموده، گاهی به صحت استفسار و تقسیم دست زده و گاهی به ادخال کلمه کل و بعض

۱. نک: دستنویسهای کتابخانه دانشگاه تهران، به شماره‌های ۱۰۲۵۷ و ۱۵۴۳۸، هر دو، کتابت قرن یازدهم هـ.

تمسک نموده است چنانکه در مقدمه و باب اول و دوم گفته شود. لاجرم خواستم که از طریق مکابره و مباحثه و رسم مجادله و مغالطه عدول جویم و از سر عدل و انصاف سخن گویم معتمداً علی کلام رب العالمین که در کتب علمای جمهور و معولاً علی حدیث سید المرسلین که در مصنفات فضلی اعصار و دهور در فضل علی امیرالمؤمنین علیه السلام مسطور است مثل کتاب المناقب که اخطب خطبای خوارزم ابی المؤید احمد بن الموفق المکی ثم الخوارزمی جمع فرموده است و کتاب المناقب که ملک الحفاظ طراز المحدثین ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه روایت کرده و کتاب المناقب که افقه الفقهاء ابوالحسن علی بن المغازلی المالکی ترتیب نموده و کتاب المسند که عالم ربانی و عالم کشف حقایق احمد بن حنبل الشیبانی به اسناد رسانیده و کتاب حلیه الاولیاء که حافظ ابونعیم روایت فرموده و کتاب فردوس الاخبار که راویة المحدثین شیرویه بن شهردار الدیلمی - رحمه الله - تألیف کرده و کتاب وسیلة المتعبدين که ابو حفص عمر بن خضر الملاء جمع فرموده و کتاب کفاية الطالب که ابو عبدالله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی از دار قطنی روایت کرده و کتاب نزول السائرین^(۱) که علامه علما محمود بن محمد الطالبی الدرگزینی - رحمه الله - ترتیب داده و از صحیح بخاری و سنن ترمذی و تفسیر ثعلبی و اسباب نزول واحدی و کشف زمخشری و جزئی که عزالدین محدث حنبلی تخریج کرده است؛ و فی الجملة هر حدیثی و اثری که در این مختصر آورده، آن را به جامع آن حدیث و مؤلف آن کتاب منسوب کرده‌ام تا هر که را در این منقولات خلجانی به خاطر خطور نماید، کتب مذکوره به دست آورده، رفع آن شک و ریب فرماید.

و علی هذا، هر حدیث و آیت که در کتب علما توارد یافته و این فضلا بر ایراد آن اتفاق کرده باشند، یقین که به حسب عقل، دلیل صحت آن نقل خواهد بود؛ اگر ناظر و مستمع منصف باشد و اگر - عیاذاً بالله - به صفت «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم...» متصف باشد، نه از عقل محظوظ و نه در نقل ملحوظ است. و چون من قبل، به لسان عربی، جهت تنبه

۱. منظور، کتاب «نزول السائرین إلى الله رب العالمین» می باشد.

بعضی معاندان جاهل و متعصبان غافل کتابی ترتیب داده و آن را بحر المناقب فی فضل علی بن ابی طالب نام نهاده شده و این مختصر خلاصه آن کتاب بود، هر آینه در بحر المناقب فی تفضیل علی بن ابی طالب در تسمیه او مناسب نمود.^(۱)

چنانکه خود علی بن ابراهیم می گوید، این کتاب، خلاصه کتابی به زبان عربی، در مناقب و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام است و همه منابع و مأخذ کتاب مورد نظر در مقدمه آن معرفی شده اند و مؤلف، روایات و احادیث و تفسیر آیات را عیناً با ترجمه، از منبع و مأخذ خود نقل می کند، روشی که مؤلف فوحات نیز آن را پی گرفته است.

۳) احسن الکبار فی معرفة الانمة الاطهار الطیبة:

بخش چشمگیری از کتاب فوحات، به نقل از این کتاب سترگ و درازدامن اختصاص یافته؛ کتابی مهم از نیمه نخست قرن هشتم در کلام و عقاید و معرفت امامان دوازده گانه شیعه، که پارسی بودنش، اهمیت آن را دو چندان کرده است.

نویسنده این کتاب، محمد بن ابی زید بن عریشاه بن ابی زید بن احمد بن حسین العلوی الوریانی است^(۲) که به یمن و همت و تشویق یکی از بزرگان همروزگار خود، به نام نصره الدین اسماعیل بن محمد بن علی بن ابی طالب الرازی این اثر را به پایان رسانده است.^(۳) ورامینی در این مقدمه، پیرامون اینکه چرا به نوشتن این کتاب اقدام نموده، می نویسد: «بدان که جماعتی دوستان که جلیس و انیس این ضعیف بودند و دم از محبت خاندان اهل بیت - «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذكر فیها اسم»^(۴) - می زدند، و از مردمان «لا تلهیهم تجاره و لا یبع عن ذکر الله»^(۵) و جان بخشان «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه

۱. «در بحر المناقب» چاپ سنگی (۲۷ رمضان المبارک سال ۱۳۱۳ ق، بید اقل الحاج محمود تاجر تبریزی، در کارخانه

عالیجاو رفع جایگاه، خیرالزائرین، استاد الكل، آقا مشهدی اسد آقا، مطبوع گردید فی التاريخ الفوق)، ص ۱ - ۳.

۲. نک: دستنویس شماره ۴۸۱۹ کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی (ره) برگ ۱۱۶، الف و ب.

۳. نک: همان، برگ ۲۹، الف.

۴. نور (۲۴): آیه ۳۶.

۵. نور (۲۴): آیه ۳۷.

فمنهم من قضی نجه و منهم من ينتظر^(۱) بودند، از این کمینه که کمترین درگاه عزت است، العبد الکاتب المترجم، محمد بن ابی زید بن عربشاه بن ابی زید الحسینی العلوی الوریامینی - عفا الله عنه - درخواستند که البته انتخابی روشن از کتب علمای سلف در امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و در کیفیت و توضیح احبا و اعدای ایشان بیان کن چنانکه به فهم عوام برسد. این ضعیف به حکم «و فی أنفسکم أفلا تبصرون»^(۲) نظر کردم و خواستم که مختصری بنیاد نهیم؛ عروس غواص خاطر نگذاشت و در بحار فکر غوطه خورد، چنان در و لآلی به دست آورد که دو مجلد تحمل آن نتواند کرد و اسم این رساله را احسن الکبار فی معرفه الائمة الاطهار کردم و توفیق آن از حق - جلّت قدرته - درخواستم، به جمع کردن این کتاب - إن شاء الله تعالی - که حق - جلّ و علا - توفیق بخشد و زبان این ضعیف را از سهو و نسیان و خطا نگاه دارد؛ به حق حقه و سعه فضله»^(۳) از آنچه آمد، نکاتی قابل درک است: نخست آنکه نگارش این کتاب به ترغیب و تشویق دوستداران اهل بیت علیهم السلام بوده؛ دوم، نویسنده خود را کاتب و مترجم نامیده^(۴) و نوشته‌اش را «انتخابی روشن از کتب علمای سلف» معرفی کرده است^(۵)؛ سوم، موضوع کتاب را امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و کیفیت و توضیح احبا و اعدای امامان شیعه علیهم السلام گفته؛ چهارم، برای فهم عوام کوشیده، و بالاخره پنجم، به درازدامنی و حجیم بودن کتاب اشارت کرده چنانکه گفته: «دو مجلد تحمل آن نتواند کرد».

درباره نکته دوم باید گفت که منابع و مأخذ اصلی احسن الکبار در بسیاری جایهای آن روشن بوده و روش ورامینی در آوردن روایات و احادیث، به ذکر منبع و مأخذ استوار گشته

۱. احزاب (۳۳): آیه ۲۳.

۲. ذاریات (۵۱): آیه ۲۱.

۳. نک: دستنویس شماره ۲۶۵۳، کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی.

۴. صاحب روضات در ابتدای برگ دستنویس ۴۸۱۹ مرعی، نویسنده را اینگونه معرفی می‌کند: «سید جلیل عالم فاضل مورخ ناقد قرن هشت، محمد بن ابی زید عربشاه بن ابی زید الحسینی العلوی الوریامینی - رحمه الله».

۵. نک: «گ ۱۲۲، ب» مرعی: «در کتب تواریخ اهل سیر مطالعه رفت و زیاده بر آن از علما و سادات و بزرگان طوایف تفحص کردم و یافتم و به کُنه آن رسیدم و مرا معلوم شد». و «گ ۱۲۳، الف» مرعی: «چون بحث و تفحص رفت و نجس کردم در کتابهای ایشان و هفتاد و سه مذهب یافتیم که کتب علوم ایشان و خطبا و واعظان جمله مداح این خاندان و ثناگوی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند...».

است. از کتابهای مورد استناد وی می توان از عیون اخبار الرضا،^(۱) صحیفه الرضا علیه السلام^(۲)، کنوز الجواهر^(۳)، الفتوح اعثم کوفی و ترجمه آن توسط محمد بن احمد مستوفی هروی^(۴)، شوق العروس ابی عبدالله دامغانی^(۵)، تبصرة العوام^(۶)، مشاهیر صحابة بیهقی^(۷)، روضة الواعظین^(۸)، خصائص القلوب^(۹)، حلیه الاولیاء^(۱۰)، مسند ابن مردویه، مناقب خوارزمی، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام و نزهة الکرام و بستان العوام^(۱۱) یاد کرد. کتاب اخیر که توسط ابو عبدالله محمد بن حسین رازی به زبان فارسی نوشته شده، جایگاه ویژه ای دارد چرا که حجم وسیعی از احسن الکبار به نقل از این کتاب اختصاص یافته است.^(۱۲) ناگفته نماند که روش نقل عربشاه هم در همه جای کتاب یکسان نیست به طوری که نویسنده در بسیاری جاها برای تسهیل مطلب و روشن ساختن مورد، به ترتیب جمله بندی و نوع واژگان به مناسبت معنا دست برده است.

۱. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۷۰، ب.
۲. نک: همان.
۳. نک: همان، برگ ۷۱، الف.
۴. نک: همان، برگ ۱۱۷، الف.
۵. نک: همان، برگ ۱۱۹، ب.
۶. نک: همان، برگ ۱۲۲، الف. [تبصرة العوام فی مقالات الانام] (نوشته ابو عبدالله محمد بن حسین رازی، به سال ۶۳۰ ق) را امام حسین بن علی بطیطی در استرآباد در رجب ۶۵۸ به عربی آورده و دستنویسی از آن، مورخ ۸۶۸ هـ. ق. در کتابخانه مجلس سنا به شماره ۱۷۹۲۶ است (به نقل از مقاله شادروان استاد دانش پژوه در نشریه میراث شهاب، ش ۳۵ - ۳۶، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۲۴۱ - ۲۴۲).
۷. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۱۳۲، الف.
۸. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۱۹۰، ب.
۹. نک: دستنویس اشکوری، برگ ۲۴۴، الف.
۱۰. نک: همان.
۱۱. نک: همان.
۱۲. نک: دستنویس ۲۶۵۳ مرکز احیاء، ص ۴۸۷. «و مصنف این رساله، از کتاب نزهة الکرام و بستان العوام نوشت». ناگفته نماند که ورامینی به کتاب آن هم دست یازیده است. نک: «الذریعة» ج ۲۴، ص ۱۲۳.

نکته پنجم نیز که درازدامنی کتاب را پیش کشیده، قابل توجه است^(۱) چنانکه شادروان علامه قزوینی در یادداشت خود بر آن چه صاحب روضات درباره کتاب نوشته، می آورد: «وجه تسمیه ظاهراً این بوده که کتاب خیلی ضخیم و قطوری بوده؛ یعنی بهترین [قصص یا حکایات]... پس لابد و قطعاً مقصود از احسن الکبار که تاکنون هرچه فکر می کردم و نمی فهمیدم همین فقره بوده است، لا غیر»^(۲). البته در نامگذاری کتاب، خود نویسنده می آورد: «در دیباچه، نام این رساله جلالیه کردم، اما در واقعه ای پیری بنده را گفت که: این رساله را احسن الکبار نام کن. چون این سخن از غیب آمد، اشاره وی قبول کردم و پسندیده آمد»^(۳).

این ادعای رهنمون غیبی در نامگذاری کتاب نیز بی ارتباط با آنچه بنیاد کتاب را پی ریخته نمی تواند بود چرا که سید ورامینی چنین گوید که «این کتاب را از تلقین حضرت صاحب الزمان تألیف نموده»^(۴): «... اما بنده مصنف، محمد بن ابی زید العلوی الورامینی به توفیق باری و دولت سلطان آل رسول، صاحب الزمان و قاطع البرهان، حجه الله علی الخلق من الحق - صلوات الله علیه و علی آبائه - بی تقیه سخن گوید که اشاره از آن امامزاده به حق آمد و اگر نه این ضعیف را کجا وسع این بیان باشد؟»^(۵) همچنین وی به پایان رسیدن کتابش را هم به «معجزه» حضرت مهدی - سلام الله علیه - می داند چنانکه می گوید: «به معجزه وی

۱. البته در برگ «۱۳۲، ب مرعشی»، به جز درازدامنی، به پرمغزی کتاب هم توجه داده است، چنانکه می گوید: «... و مصنف می خواست که این دلایلات به برهان هرچه تمام تر بیان کند الا کتاب تحمل آن نکند و سخن به طول انجامد؛ اگر مرد اهل باشد از این کتاب ده کتاب بیرون آورد از آیات و احادیث که وافر است در دلایل امامت و خلافت و افضلیت وی علیه السلام بر جملة انبیای امم سالفه».

۲. «یادداشت های قزوینی» ج ۲، ص ۲۶ - ۲۵.

۳. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۱۴۸، الف.

۴. دستنویس فوحات القدس، سید یوسف حسینی جرجانی، کتابخانه آیت الله مرعشی (ره)، ش ۵۵۵، طبله نخست، نافه چهارم، در ایراد اخبار و روایاتی که از کتاب احسن الکبار السید الفاضل سید محمد بن ابی زید ورامینی ری.

۵. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۱۵۵، الف.

این رساله تمام می شود.^(۱) و به مدد همین پشتوانه عظیم معنوی ست که سید ورامینی کار نگارش چنین کتابی را بی پرده و دور از هر گونه احتیاط و پنهان کاری و بی هیچ هراس و دغدغه ای از تشنیع و تهدید دیگران و به قول خودش «بی تقیه» به سامان می رساند؛ «بنده هیچ تقیه نخواهد کرد زیرا که دُور حجه الله است و علما که تقیه می کردند از کثرت عناد و ترس مال و منال بود.»^(۲) و «... علمای سلف را از تقیه گریز نبود از جهت تشنیع جهال نواصب، اما من تقیه نخواهم کرد»^(۳) د. این بی پروایی در ابراز عقیده و دوری گزیدن از محافظه کاریهایی که در آن روزگار نیز کم نبوده، در همان عنفوان جوانی وی آشکار است آنگونه که در سن بیست سالگی برای معاف کردن سادات شهر و دیار خود از مالیات سلطانی به سوی اردوی ایلخان اولجایتو می رود و در همانجا است که به درخواست امیر علی قوشچی، فصلی در منقبت و فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرصه می دارد، آن هم با استناد به آیات کریمه قرآن، که تحیر و تحسین امیر و حاضران در مجلس را در پی دارد. ورامینی جریان این خطابه آتشین را ذیل عنوان «نکته فی حکایه» آورده است.^(۴)

آنچه که از متن احسن الکبار درباره زندگی و شرح حال وی به دست می آید، از این قرار است که وی در دهه پایانی قرن هفتم هجری و یا اندکی پیشتر از آن در شهر ورامین دیده به

۱. همان، برگ ۵۴، الف.

۲. همان، برگ ۱۵۵، الف.

۳. نک: همان، برگ ۷۵، الف.

۴. نک: «گ ۸، ب مرعشی»: «مصنف این رساله در سن بیست سالگی بود که به جانب اردوی اعظم به سلطانیه رفته بودم به حضرت پادشاه اسلام، غیاث الدین و الدین، سلطان محمد الجاتیو - نورالله قبره و طاب مئواه؛ حکایتی در بندگی او عرض کردم در باب آنکه از سادات [تمغا] نمی خواستند و حکم یرلیغ نافذ شده بود که از سادات تمغا نگیرند. رجوع این بنده به خدمت مؤتمن اعظم امیر علی قوشچی - طاب ثراه - کرد، زیرا که او محب و معتقد اهل بیت بود. روزی در بندگی او نشسته بودم و جمعی از نواصب آنجا حاضر بودند و مجلس خاص بود و بنده حال عجز و یتیمی خود و تمنا به عرض رسانیدم. پس امیر علی - طاب ثراه - از بنده سؤال کرد که فضیلتی در حق امیرالمؤمنین علی یاد کن. چون جمعی از نواصب حاضر بودند، با خود گفتم هرچه گویی از قرآن باید گفت و ...»

جهان گشوده^(۱) و سپس در حوزه جغرافیایی عراق عجم و در شهرهای ری، سلطانیه، فیروزان (یکی از بخشهای قدیم ری)، اصفهان و شیراز نشو و نما یافته و روزگار گذرانده و قطعاً تا سال ۷۴۳ ه. ق. زنده بوده و در همان شهر زادگاهش رخت بر بسته است؛ تحت تأثیر عالم برجسته همروزگار خود، علامه حلی، بوده و از کتابهای وی بهره‌های فراوان برده است. همچنین با آثار عالمان فرق اسلامی در موضوعات کلامی و عقیدتی مأنوس بوده و به تحقیق و تفحص آنها می‌پرداخته؛ «تبع آثار و اخبار و تواریخ علمای سلف کردم».^(۲) چنانکه خود در احسن الکبار متذکر شده و از حادثه ربوده شدن اجناس دکانش سخن رانده، می‌توان گفت که وی به شغل بزازي اشتغال داشته و از همین راه ارتزاق می‌کرده است؛ «در رابع ذی القعدة سنه تسع و ثلاثین و سبعائه، مصنف در فیروزان بود - حماها الله تعالی - و بزازي می‌کرد. اجناس دکان بنده را ربودند و اوباش آنجا بردند. بنده مشورت نمود به حق تعالی که: آیا صلاح هست که این احوال به عرض صاحب‌زاده اعظم، دستورالوزراء فی العالم، امیر محمد بن محمود شاه رسانم؟ اگر چه می‌دانستم که وی را با سادات خوش نباشد زیرا که وی برخلاف مذهب حق است؛ این آیت برآمد که ﴿لئن اتخذت إلهها غیري لا جعلنک من المسجونین﴾^(۳). بار دیگر گشادم، این آیت آمد که ﴿ظل وجهه مسودا و هو تعظیم﴾^(۴). طریقی دیگر جز سکوت ندیدم که روزگار شوریده بود»^(۵) با دواوین شاعران بزرگ پارسی چون فردوسی پاکزاد، ناصر خسرو و سنایی غزنوی سروکار داشته است. در جایی به مناسبت تمجید از اولجایتو، درباره اعتقاد مذهبی سلطان محمود غزنوی و رفتار وی با خداوندگار شاهنامه دیدگاهی خاص را به میان می‌کشد: «پادشاهانی که بودند چون بر تخت

۱. از یک طرف، او در سن بیست سالگی به سلطانیه نزد اولجایتو رفته و از طرف دیگر، سلطان ایلخانی تا سال ۷۱۶،

ه. ق. را بیست سالگی ورامینی فرض کنیم، وی در همان دهه پایانی قرن هفت چشم به جهان گشوده است.

۲. نک: همان، برگ ۱۲۳، الف.

۳. شعرا (۲۶): آیه ۲۹.

۴. نحل (۱۶): آیه ۵۸.

۵. نک: دستویس مرعشی، برگ ۱۰۰، الف و ب.

سلطنت نشستندی، اول علما را حاضر کرده و در وادی مذهب مباحثه و مناظره کردند و هر کدام که محکم بودی، بدان طریق رفتندی و آنگهی عدل می رفتند که سیرت پادشاهان جز عدل نیست و سلطان محمود چنان معتقد بود که فردوسی شصت هزار بیت انشا کرد و قطعاً نام شیوخ نبرد و خوب گفته:

نسبی و علی دختر و هردو پور گزیدم ازان دیگرانم نفور
ابا دیگران مرا کار نیست بدین در مرا هیچ گفتار نیست
بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم»^{(۱)(۲)}

همچنین در برگ «۴۷»، سلطان محمود را محب و معتقد خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام برمی شمرد: «و این زمان پادشاه عادل و عالم با و رع نیست و در زمان پادشاهان ما تقدم هر جا عالم و سخندانی بودی در مجلس خاص پادشاهان حاضر بودی و آنچه دانستی بگفتی و آن پادشاه پی دین باطل نشدی مثل سلطان محمود سبکتکین - رحمة الله علیه - که او و فرزندان او جمله محب و معتقد این خاندان بودند و هر کجا سادات آل محمد را دیدندی، خلعت و زر بخشیدی، لاجرم ملک بر او متفق بود».

البته اعتقاد محمود غازی به جز قتلها و غارتها و بسیارش، از نامه‌ای که در سال ۴۲۰ ه. ق. پس از فتح ری به القادر خلیفه عباسی نوشت، به خوبی روشن می شود.^(۳) همچنین برخورد وی با فردوسی که گویا ورامینی از آن آگاهی نداشته در تذکرها و کتابهای درخور توجهی چون چهارمقاله به خوبی منعکس شده است: «تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند:

۱. نک: «شاهنامه» ابوالقاسم فردوسی، تصحیح مصطفی جیحونی، کتاب اول، بیت ۱۰۸: «بر این زادم و هم...» دو بیت پیشین نیست.

۲. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۵۴، الف.

۳. نک: «تاریخ ادبیات در ایران» ذبیح الله صفا، ج ۱، ص ۲۳۶: «سلام بر سید و مولای ما القادر بالله، امیرالمؤمنین... خداوند دست ستمکاران را از این بقعه کوتاه کرده و آن را از لوث باطنیان سترده است... اینان ری را پناهگاهی برای خود ساخته و در آنجا کفر خود را آشکار کرده بودند و با معتزله و روافض درآمیخته... و مذهب اباحه را ظاهر کرده بودند... این بقعه از دعوات باطنیه و اعیان روافض خالی شده... است».

پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب... و سلطان محمود مردی متعصب بود، در او این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد»^(۱)

ورامینی به شعر ناصر خسرو نیز نظر داشته؛ چنانکه در برگ «۶۷، ب مرعشی»، این چهار بیت را از او آورده است:

«گویند که پیغمبر ما امت و دین را چون رفت ز عالم به فلان داد و به بهمان
پیغمبری ای بی‌خبران ملک الهی است از ملک قیصر به و از ملک خاقان
هرگز ملکی ملک به بیگانه نداده‌ست رو^(۲) نامه شاهان جهان جمله تو برخوان^(۳)
با دختر و داماد و نبیره به جهان در میراث به بیگانه^(۴) دهد هیچ مسلمان؟»^(۵)
همچنین در برگ «۵۰، الف مرعشی»، این یک بیت را از سنایی غزنوی نقل کرده است:
«آن که او را بر سر حیدر همی خوانی امیر از ره معنی نیارد پاس حیدر داشتن»^(۶)

بیتهای ذیل را نیز بدون آنکه نامی از شاعرش به میان بکشد، به مناسبت در میان کتاب جای داده: «بیت:

دوستی کردن همی... از عاقلی حب آل مصطفی بهتر ز صد صوم و صلات»^(۷)
«بیت:

۱. نک: «چهار مقاله» نظامی عروضی، مقاله دوم (شعر)، به اهتمام دکتر معین، ص ۷۸ - ۷۹.

۲. «دیوان ناصر خسرو»: «شو».

۳. همان: «پاک فرو خوان».

۴. همان: «همسایه».

۵. نک: «دیوان ناصر خسرو» با مقدمه شادروان سید حسن تقی‌زاده، ص ۳۹۹، بیتهای ۵۸ - ۶۱ قصیده‌ای ۸۹ بیتی با مطلع:

این گنبد پیروزه بی روزن گردان

چون است چو بستان گه و گاهی چو بیابان؟

۶. «دیوان سنایی»: کافر می‌تواند کفش قبر داشتن.

۷. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۸، ب.

«از طعنه دشمنان دین ما نرهم تادست به دست قایم اندر ندهیم»^(۱)

«بیت:

نادرستان به جهل پیوستند عهد روز غدیر بشکستند
«شاعر گوید:

از خاله و خال تو نبودندی ضال چاکر شدمی غلام آن خاله و خال
ای خاله و خال تو شده غره به مال خاکسترو خاک بر سر خاله و خال»^(۲)

ورامینی گاهی نیز طبع آزمایی می کرده و درباره موضوع مورد علاقه اش که ویژه همان معارف شیعی بوده، ابیاتی می سروده است. در برگ «۱۵۷، الف و ب مرعشی»، چند بیت از یک قصیده اش را عرضه کرده است:

«و مصنف منقبتی گفته، دو مه بیت اینجا مناسب است؛ نظم:

منم آن بنده که جان همره جانان دارم ترک جان گفتم و شکر که ایمان دارم
به خدا نازم و آنکه به رسول فرشی اهل تورات نیام صاحب فرقان دارم

مهر آل نبی الله بود مشک تبار مشک نتوانم در جیب که پنهان دارم
مدح آل نبی الله ز جان خواهم گفت چون ز دادار همی فرصت دوران دارم
بر در مملکت سر بنهد دیو و بی چون که من خاتمه ملک سلیمان دارم
خار و خس در ره صحرای وصال تو پرست خار و خس باد تو را من گل بستان دارم
دین به دنیا ندهم همچو تو اعمی نبوم راه عقبی پسرم قره عینان دارم».

همچنین در منقبت امیرالمؤمنین (علیه السلام) می آورد:

«... اما این ضعیف به قدر وسع خود در سلک عبارت می کشد:

چو لا اله بگفتی به لافتی بگرای و گرنه مالکت از شاخ لا در آویزد

۱. نک: همان، برگ ۲۴، الف.

۲. نک: همان، برگ ۱۷۸، ب.

به ذات پاک خدا و به جان پاک رسول که دشمن علی از خاک دوزخی خیزد

و

از حرمت رسول و ز فضل خدای پاک گردد بهشت با همه نعمت عطای ما»^(۱)
به ترتیب در برگهای «۶۴، الف» و «۲۸، الف مرعشی» نیز آورده:
«مصنف محمد بن ابی زید گوید:

هرچه حق فرمود و پیغمبر همه منسوخ شد بدعت مروانیان مانده است بی چون و چرا».

و

«با خر و خوک بگو عیسی مریم چه کند آن که گوساله پرستد نه سم خر گیرد
به یکی بغض علی جنت اعلی مفروش که روا نیست مسلمان ره کافر گیرد».
محمد عربشاه ورامینی به سال ۷۳۹ هـ. ق. در شهر فیروزان، بنیاد این کتاب را نهاده
چنانکه خود می گوید: «... مصنف این رساله، محمد بن ابی زید، مراجعت کرده بود از
سلطانیه به اصفهان و از اصفهان به فیروزان. در سنه ثمان و عشرين و سبعمائه بود که مقیم
فیروزان شد؛ محب و موالی بود اما اندکی که به بیست نمی رسید و این زمان که سال به سنه
تسع و ثلاثین و سبعمائه که بنیاد این رساله نهاد، به قرب هزار مؤمن و موالی زیاده است»^(۲)
إن شاء الله که بر مزید باشند زیرا که آفتاب محمدی صلی الله علیه و آله به غایت نور گرفته و دشمنان آل
محمد خوار و مقهور شده اند»^(۳).

در سال ۷۴۱ هـ. ق. به ترغیب و تشویق و به قول خود ورامینی، «به یمن و همت»^(۴)
نصره الدین اسماعیل بن محمد بن علی بن ابی طالب الرازی که از صاحب منصبان و مقامهای

۱. نک: همان، برگ ۱۰، ب.

۲. در مدت یازده سال، یعنی از سال ۷۲۸ تا ۷۳۹ هـ. ق. شمار محبان و موالیان اهل بیت علیهم السلام در شهر فیروزان به هزار نفر رسیده است.

۳. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۲۹، الف.

۴. نک: هگ ۱۱۶، الف و ب، مرعشی: «در این عصر که سال به هفتصد و چهل و یک رسیده... این داعی که مصنف
این راسله احسن الکبار است، محمد بن ابی زید بن عربشاه ... به یمن و همت وی این رساله تمام می شود».

حکومتی و بی تردید از دوستداران و شیعیان اهل بیت علیهم السلام بوده، تدوین نخستین کتاب را به پایان می‌رساند، اگرچه با تکیه بر آنچه خودش اذعان دارد، تا سال ۷۴۳ ه. ق. یاکمی بیشتر به اصلاح و تصحیح و حتی استنساخ نوشته‌اش ادامه داده است چنانچه در دستنویس شماره ۴۸۱۹ کتابخانه آیت الله مرعشی، هرج و مرج و آشفتگی قلمرو ایلخانان را که پس از مرگ سلطان ابوسعید^(۱) پیش آمد، متذکر شده و به تاریخ ۷۴۳ ه. ق. تصریح دارد؛ «این زمان که سال به هفتصد و چهل و سه رسیده از هجرت، پادشاهی نیست و امرایی که هستند در پی مال و منال افتاده‌اند و رعیت در پی دین باطل، بنابراین ظلم فراوان شد. چون عام الناس بر دین تقلیدند، راهها ناایمن شده و در هر دیار قحط و تنگی پدید آمده و خیر و برکت برخاسته»^(۲). در دستنویس شماره ۲۶۵۳ کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، برگ «۲۴۴، الف» به سال ۷۴۳ ه. ق. اشارت می‌کند که بدان تاریخ و در شهر شیراز نسخه‌ای دیگر از کتاب را فراهم می‌آورده، «... مصنف این رساله، از کتاب *ثروة الکرام و بستان العوام* نوشت، از تصنیف مولی العظام، قدوه العلماء فی الایام، مصنف الفقه و الکلام، محمد بن محمد الحسین الرازی - نور الله قبره - در دارالملک شیراز - حماها الله تعالی - سال هفتصد و چهل و دو در نمرة شهر محرم الحرام».

نکته بسیار مهمی که از این میان سر بر می‌آورد همانا روشن شدن چگونگی اختلاف دستنویسهایی است که هم‌اکنون از این کتاب در اختیار ماست. از برای نمونه همین ذکر تواریخ که در جای جای پاره‌ای از دستنویسها آمده و در پاره‌ای دیگر نیامده به نظر می‌رسد، با پذیرفتن تصرفات کاتبان و خلاصه کنندگان^(۳) اصلاحات لازم، چندین بار به استنساخ و

۱. سلطان ابوسعید بن اولجایتو، ملقب به علاءالدین، آخرین ایلخان ایران و نهمین پادشاه مغول در شمار است، به سال ۷۳۶ ه. ق. وفات کرد و چون فرزندی نداشت قلمرو وی پاره پاره شد و تا زمان ظهور تیمور هرج و مرج مدام بود. درباره وی نک: «مجمع الانساب» محمد بن علی شبانکاره.

۲. نک: دستنویس مرعشی، برگ ۵۳، ب.

۳. البته خلاصه علی بن حسن زواری به نام «لوامع الانوار الی معرفة الائمة الاطهاره بحقی جداگانه دارد چرا که یک

بازنویسی کتاب پرداخته، از همین روست که دستنویسهای موجود مورد نظر را مبسوط، متوسط و مختصر می‌یابیم. البته اختلاف، به جز در کوتاهی و بلندی متن، در تغییر و تسهیل عبارات و واژگان از لحاظ معنایی و همچنین عربی و فارسی بودن روایات و احادیث نیز به چشم می‌خورد؛ برای نمونه، پاره‌ای از روایات که در دستنویس شماره ۴۸۱۹ مرعشی، به فارسی آمده، در دستنویس دیگری از همان کتابخانه به شماره ۷۴۹، به عربی وارد شده است. (نک: برگ «۵۲، الف مرعشی» [۴۸۱۹] و گ «۹۶، ب مرعشی» [۷۴۹])

پیش از پرداختن به مهمترین دستنویسهای احسن الکبار برآنم که چند نکته قابل توجه تاریخی را در این کتاب یادآور شوم:

۱ - اشارت ورامینی به هرج و مرج پس از سلطان ابوسعید، آخرین ایلخان مغول: «... نمی‌بینی که در این وقت که عهد ماست و سال به هفتصد و چهل و یک رسیده، مدت هفت سال نزدیک است که دنیا بی پادشاه است زیرا که از ذریت سلطان سعید ابوسعید - طاب مثواه - کسی نمانده است، لاجرم پای تخت شوریده است و استقامت پادشاهی نیست از سبب بی‌ذریتی وی و بدین واسطه خراب شد و جمله عالم بی‌برگ و نواگشته، چندین فساد و قتل پدید آمد و چندان که دیگران را که از ذریت سلطان سعید ابوسعید نبودند بر تخت می‌نشانند، استقامت نمی‌کرد...»^(۱)

۲ - پیش‌بینی ظهور حضرت امام زمان علیه السلام در سالهای ۷۴۵ یا ۷۴۷ تا ۷۴۹ هجری: «اما

→ دوباره نویسی و تغییر کلی به شماره می‌رود؛ «اشارت عالی اعلای اعزّ [شاه طهماسب صفوی] اصرار یافت که بنده کمترین این درگاه... کتاب احسن الکبار [را] تبدیل ترتیب و تغییر عبارت آن نموده، به عبارت پاکیزه دلپذیر ترتیب دهم». [نک: دستنویس «لوامع الانوار» ش ۳۵۷۴ کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، برگ «۶، ب». علامه شعرانی - رحمه الله - در مقدمه‌اش بر ترجمه المناقب زواری، ص ۱۴ (به نقل از ریاض العلماء) می‌نویسد: «کتاب لوامع الانوار الی معرفة الائمة الاطهار، به فارسی، و آن کتاب متداول بزرگی است... و این کتاب، اختصار کتاب احسن الکبار فی مناقب الائمة الاطهار است، اما زواری، صاحب ترجمه، فوائدی افزوده و مقدمه‌ای در اصول دین در آغاز آن آورده و پس از آن بر چهارده باب مرتب ساخته است.

چون [حجه بن الحسن] ظاهر شود، جمله خلایق پی دین حق روند و عداوی ظاهر شده، ظلم برطرف شود و خیر و برکت پدید آید و رعیت دین تقلید گذاشته، به جان دوستی محمد و آل محمد اختیار کنند، و نزدیک است که چون زحل به دلو رود و در این خانه با مشتری قران کند در سال میزان و شش کوکب در این خانه جمع شوند، که اگر هفت بودی طوفان بودی و این در هفتصد و چهل و پنج یا چهل و هفت و از چهل و نه بیرون نیست. و چون خلق پی دین حق روند، دنیا آرمیده گردد و چون در پی باطلند از این سبب است که ظلم در دنیا فراوان است، کما قال: کما ملئت ظلماً و جوراً...»^(۱)

۳- ریشه‌شناسی تراشیدن موی سر و روی که قلندران بدان شهره‌اند. وی پس از ذکر روایتی که در آن پیروی با جمله مریدانش شهادت دروغی دادند و به تبع آن به حکم امیرالمؤمنین (علیه السلام) «... شیخ را با چهارده تن مریدان سر و ریش تراشیده، از شهر بیرون کردند. شیخ با مریدان، در بیرون شهر صومعه ساخته و مجاور شدند و هر جا دزد و خونی بودی، سر و ریش بتراشیدی و در میان ایشان برفتی؛ سرچشمه از اینجا برخاست»^(۲).

عبارت «سرچشمه از این جا برخاست» می‌تواند اشارتی به اصل و آغاز طایفه قلندران یا قلندریه باشد که در تخریب عادات می‌کوشیدند و موهای سر و روی خود می‌تراشیدند. از آنجا که پژوهشها درباره ریشه و اصل این کلمه به جای روشنی نرسیده، این گفته ورامینی در نیمه نخست قرن هشتم هجری می‌تواند روشنگر و راهگشا باشد. ناگفته نماند که حکم به ستردن موی سر و روی بعضی مجرمان در قرون بعدی و در سرزمینهای شرقی و غربی اسلامی رواج داشته که نمونه‌هایی در کتابهای تاریخی ثبت شده است؛ از آن جمله می‌توان به حکم هلاکو خان مغول، به تراشیدن موی روی عطا ملک صاحب دیوان جوینی که به درازدستی به عایدات حکومتی و گرفتن رشوت متهم شده بود، اشارت کرد.

دستنویسهای برجسته احسن الکبار که اینگونه آغاز می‌شود:

۱. نک: همان، برگ ۵۴، الف.

۲. نک: همان، برگ ۲۶۳، الف.

«بسم الله الرحمن الرحيم، و به نستعين. سپاس و حمد آفریدگاری را که منزله است از کل اشیاء، کس بدو نماند و او به کس نماند» لیس کمثله شیء و هو السميع و البصير...».

۱- ش ۴۱۵۹ کتابخانه ملی ملک. کتابت خضر شاه کاتب (نستعلیق) در پنج رمضان ۹۴۸ هـ. ق. آغاز دیباچه چند سطری افتاده است؛ ۵۷۲ برگ، ۱۹ سطر.

۲- ش ۷۶۸ کتابخانه سلطنتی، کتابت غیاث الدین بن علاء الدین (نستعلیق خوب) در ۹۷۴ هـ. ق، ۱۴۹۵ ص، ۱۷ سطر.

۳- ش ۱۵۰۹ مدرسه فیضیه، کتابت؟ (نستعلیق و نسخ)، سده یازدهم هجری؛ از آغاز و انجام افتاده است.

۴- ش ۴۸۱۹ کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی نجفی (ره)، کتابت محمد جعفر بن علی بن جلال الدین کمره‌ای (نستعلیق) دوشنبه دوم صفر ۱۰۱۹ هـ. ق. ۴۹۳ برگ، ۱۹ سطر.

۵- ش ۲۶۵۳ کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، کتابت محمد نصیر بن آقا محمد (نسخ و نستعلیق)، دهم ربیع الاول ۱۱۰۳ هـ. ق. ۳۰۵ برگ، ۳۳ سطر.

جز اینها، دستنویسهای نفیس دیگری هم در کتابخانه‌های لنینگراد و حضرت آیت الله مرعشی (ره) در قم و کتابخانه ملک موجود می‌باشد.^(۱)

۴) ترجمة الخواص:

تفسیر قرآن ابوالحسن علی بن حسن زواره‌ای (م نیمه دوم قرن دهم هـ. ق.) می‌باشد که به سال ۹۴۷ هـ. ق تألیف کرده است. این تفسیر از حیث شمار فراوان روایات و احادیث شیعی، قابل توجه فراوان است، و از همین روست که به گفته پاره‌ای از محققان، «ترجمة الخواص، نخستین تجلی‌گاه عقاید و گرایشهای شیعیان قرنهای نهم و دهم هجری گردیده است».^(۲) تفسیر زواره‌ای چونان تفسیر شاگردش، مولی فتح الله کاشانی (م ۹۸۸ هـ. ق.) - یعنی منهج

۱. این بخش را، از مقاله‌ام در کلیات کتاب ماه، با عنوان «احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار، متنی از نیمه نخست قرن هشتم هجری» افزودم.

۲. نک: «تاریخ ترجمه از عربی به فارسی» از آغاز تا عصر صفوی - بخش ترجمه‌های قرآنی، آذرتاش آذرنوش، ص

الصادقین - تکرار و رونویس تفسیر کمال الدین حسین کاشفی (م ۹۱۰ هـ. ق) می باشد و از آنجا که مواهب علیه بر مذهب اهل تسنن نوشته شده، و حال و هوایی عرفانی دارد، احادیث و اخبار و روایات شیعی بر آن افزوده شده و مطالب و موارد مخالف و معارض حذف گردیده است. دستنویسهای ۲۴۵۸، ۲۷۱۴، ۴۳۳۵، ۶۲۲۱ و ۶۷۴۷ از کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی (ره)، و ۹۰۳۸، ۱۵۲۱۱، ۱۵۲۲۲ و ۱۴۷۴۱ از کتابخانه مجلس شورا، و دستنویس ۴۵۳ کتابخانه آستان مقدس حضرت معصومه علیها السلام، همین تفسیر ترجمه الخواص می باشند.

۵) زهرة الرياض:

گویا کتابی است از یکی از دانشمندان اهل سنت که داستانهایی تاریخی و دینی، بیشتر درباره پیامبران و شماری از مشایخ و عالمان مذاهب اسلامی را گردآوری کرده است. مصحح، به اصل کتاب دست نیافت ولی در جستجویی که در فهراس دستنویسهای کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی (ره) داشتم، به کتابی برخوردیم به نام نخبة الرياض^(۱). این کتاب کم حجم، منتخبی از زهرة الرياض است که ملا محمد صالح بن محمد برغانی قزوینی (ق ۱۳)، نویسنده کنزالباکین^(۲)، آن را هنگام سفری که به کربلا رفته، یافته و داستانهایی از آن را انتخاب و ترجمه کرده است.

۱. نک: «فهرست نسخه های خطی کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی» ج ۱، ص ۱۲۵ - ۱۲۶، با عنوان «مجموعه» ش ۴۵۵۰، برگ ۳۰۱ پ - ۳۲۵ پ.

۲. بخش نخست همان دستنویس ۴۵۵۰ کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی (ره)، کتاب «کنزالباکین» قرار گرفته است؛ «این مجلد دوم است از کتاب کنزالباکین، تألیف قلیل البضاعة و کثیر الاضاعة، محمد صالح بن محمد البرغانی مسقطاً، القزوینی مسکناً - عفی الله عن جرائهما، بمحمد و اوصیائه صلوات الله علیهم اجمعین؛ و این کتاب مشتمل است بر شش کتزه که متضمنند آن کنوز بر بیان جمله ای از احوال ائمه سته، از حضرت امام موسی بن جعفر إلى القائم المنتظر صلوات الله علیهم اجمعین من الآن إلى يوم الدین».

و در برگ ۳۰۲، الف آورده: «تمام شد مجلد دوم از کتاب کنزالباکین، از ید مؤلف آن محمد صالح بن محمد - عفی الله عن ذنوبهما، بمحمد و آله الطیبین - فی شهر ربیع الثانی من شهر هزار و دوست و شصت و دوه».

نخبة الرياض اینگونه آغاز می شود: «الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين؛ اما بعد چنین گوید محمد صالح بن محمد قزوینی که در بعضی از اسفار، حقیر به کربلای معلّا مشرف شدم و کتابی از بعضی از علمای عامّه که مسمّی بود به زهرة الرياض به نظر حقیر رسید که مشتمل بود بر جمله‌ای از احادیث و حکایات نافعه و چون در قصص و حکایات و اخباری که باعث احکام شرعیّه نباشد جایز است به حسب شرع حکایت و نقل نمودن آن، هر چند سند آن ضعیف باشد، لهذا حقیر در صدد ضبط آن برآمدم در رساله مفردی که مبادا از دست رود و نامیدم آن رساله را به نخبة الرياض و متوقع از خداوند رحمان رحیم که در این عمل نفع بخشد این غریق بحر عصیان را بحقّ محمد و آل طاهرين او»^(۱)

(۶) کفایة المؤمنین:

ترجمه‌ای است از شخصی به نام محمد شریف خادم، در چهارده باب، از کتاب الخرائج و الجرائع قطب راوندی (م ۵۷۳ هـ. ق) که در شهر برهانپور انجام یافته و به نام ابراهیم قطبشاه درآمده است. مترجم در مقدمه، چنین می آورد:

«اما بعد، چون غرض از اظهار معجزات سید کاینات و امجاد اولاد آن حضرت، زاید اعتقاد عباد و تقویت اهل رشد و سداد بود، بنده مذنب نادم، محمد شریف خادم را چنان به خاطر فاطر خطوط نمود که کتاب خرائج و جرائع را که خزینة نفود رموز معجزات ائمه دین و دفینه کنوز دلالات اوصیای سید المرسلین است، ترجمه نماید و نقاب عربیت از رخ این جملیه با تبجیل گشاید تا همچنانچه عربی دانان از دلالات سرور موجودات بهره می یابند، فارسی زبانان نیز ثمره یابند و خواص و عوام از روایات معجز نظام سید انام و کرامات و خوارق عادات حضرت دوازده امام - علیهم صلوات الله العزیز العلّام - محظوظ و از خطرات شکوک و ارتیاب محفوظ باشند. چون مؤمن خالص را یک اشاره از این نکات، در رسوخ اعتقاد، و یک نکته از این اشارات در طریق سداد کافی بود، این نسخه را به کفایة المؤمنین تسمیه نمود.

و چون دأب بعضی از ارباب تألیف و طریق برخی از اصحاب تصنیف در ایام سوابق و سوائف، از مخالف و مؤالف، آن بود که مؤلفات خود را سبب مزید تذکار مفاخر هئیه [به نام] یکی از سلاطین نامدار و خواقین کامکار می کرده اند و اهل روزگار، محامد علیّه آن شهریار را ابدالذهر در محافل و مجالس می شمرده اند. این قلیل البضاعه یسیر الاستطاعة نیز آیین و آنسب چنان دید که ارقام بی سرانجام خود را به ذکر مکارم بهیّه و مفاخر علیّه خورشید رفعتی که اسم سامی و نام نامی او از افق فقرات این موشح طالع می گردد؛ موشح [به نام: «ابراهیم قطبشاه خلد ملکه»]:

آفتاب سپهر جلالت [الف]، بهار ناصیه سلطنت و عدالت [ب]، راسخ ملت نبوی [ر]، اساس نه منهج مرتضوی [الف]، همای اوج اقبال [ه]، ینبوع مکرمات و جلال [ی]، ماحی آثار ظلم و عدوان [م]، قاطع اطوار کفر و طغیان [ق]، طراوت ده گلشن فتوت و جوانی [ط]، بهار بخش چمن شوکت و کامرانی [ب]، شهریار ممالک بخشش [ش]، اختر برج رفعت و دانش [الف]، هبوب ریح جود مسیح کردارش به یک وزیدن، محتاجان ایام را جان داده [ه]، خاطر فیاض سعادت آثارش مهم اقام را به یک رسیدن اساس نهاده [خ]، لام سلطنتش ملت و ملک را جان بخشیده [ل]، دال دولتش دین و دنیا را معاصر افراز گردانیده [د]، ممدوح خواص و عوام [م]، لاحظ مصالح ایام [ل]، کامرانی ده صغیر و کبیر [ک]، هادی سالکان نطق پذیر [ه]، محلی و مزین گردانید، اگرچه شهرت اطوار حمیده و کثرت افعال پسندیده این عالی مقدار از تذکار این بی اعتبار مستغنی است، اما چون این باکره تنق عرفان و مخدّره سراپرده ایقان را پیرایه جمال و سرمایه کمال می افزود و ایضاً شمع بر رسوخ عقیدت و خلوص طویّت این شاهنشاه فلک بارگاه بود، بدین کلمات مبادرت نمود:

پایه قدر او ازان بیش است که توانم آدای آن کردن

بلکه نتوان به صد هزار زبان عشر اوصاف آن بیان کردن

چون زبان قاصر است از مدحش به دعا مختصر توان کردن

همیشه مسند فلکسای ابّهت و کامرانی از جلوس ذات این شهریار مزین و سریر سپهر نظیر سلطنت و جهانبانی از وجود عنصر لطیف این عالی مقدار، محلی باد بحق النبی و آله

الأطهار الامجاد»^(۱).

(۷) مصابیح القلوب:

کتابی است که ابوسعید حسن بن حسین شیعی سبزواری (زنده در سال ۷۵۷هـ) در پنجاه و سه فصل به شرح فارسی پنجاه و سه حدیث اخلاقی پیغامبر گرامی اسلام پرداخته است. شیعی سبزواری در میان شرح احادیث مورد نظر، به بیان فضایل، مناقب و کرامات ائمه اثنا عشر علیهم السلام نیز دست یازیده، چونان دیگر آثار خود، راحة الارواح و مونس الاشباح، المصباح المنیر و بهجة المباح.

میریوسف در برابر گفته قاضی نورالله که شیعی سبزواری را «مدّاحِ معرکه گیر» معرفی کرده است، به مخالفت برخاسته و نویسنده مصابیح القلوب را به عنوان یک مبلغ سلیم الفطره و جید الرویه ستوده است.

درباره دستنویسهای این کتاب، بخشی از مقدمه مصحح آن، قابل توجه است؛ «صاحب روضات الجنات هم از مقایسه نسخه‌هایی که در دست داشته، متوجه شده است نسخه‌های مصابیح القلوب در تعبیرات و عبارات، با یکدیگر اختلاف چشمگیری دارد به گونه‌ای که کمتر می‌توان دو نسخه را یافت که از همه لحاظ با هم مطابقت داشته باشند. با وجود این، برخی از نسخه‌ها از جهت احتوای بر کلیه مطالب و موضوعات کامل است و آغاز و انجام آنها یکسان و اختلاف در عبارات و تعبیرات است نه در موضوعات و مطالب».

(۸) روضة الشهداء:

از کمال الدین حسین بن علی کاشفی سبزواری بیهقی، مشهور به ملاحسین کاشفی، متوفای ۹۱۰هـ؛ این کتاب را در ذکر مصیبت اهل البيت و واقعه کربلا نگاشت و در سالیان پسین چنان شهرتی یافت که در مجالس عزای شهیدان کربلا خوانده می‌شد و اصطلاح «روضه خوانی» را بر سر زبانها انداخت. این کتاب در سال ۹۰۸هـ، به نام میرزا مرشد الدین عبدالله، نوه دختری سلطان حسین بایقرا در ده باب و یک خاتمه تألیف شده است و بعدها در عصر صفوی به نظم پارسی نیز درآمد.

۱. «کفایة المؤمنین» دستنویس کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی، ش ۴۱۷۱، کتابت قرن یازدهم هـ در برهانپور هند،

ناگفته نماند که تأثیرپذیری کاشفی واعظ از روضة الواعظین محمد فتال نیشابوری، «مقتل» های طبرانی و خوارزمی و حتی شواهد النبوة عبدالرحمن جامی چشمگیر می باشد.

۹) تاریخ احمد ابن اعثم کوفی:

از محدث، شاعر و مورخ شیعی متوفای ۳۱۴ هـ؛ تاریخ ابن اعثم همان الفتوح می باشد و ارزش این کتاب تاریخی در آن است که «[ابن اعثم] علاوه بر روایت اقوال مورخان و محدثان ثقه - از جمله مدائنی، واقدی، ابومخنف و ابن کلبی - تمامی شنیده ها و دریافت های خویش را به صورت روایت تاریخی مسلسل درآورده است؛ در نتیجه جریانات تاریخی دوران بعد از رحلت حضرت رسول ﷺ به صورتی یکنواخت در اختیار خواننده قرار می گیرد».^(۱)

نویسنده فوحدات، از ترجمه این کتاب که در قرن ششم هجری به انجام رسیده، برخوردار بوده است، مترجمی به نام محمد بن احمد مستوفی هروی که الفتوح را به توصیه وزیری دانشمند از دولت خوارزمشاهیان به پارسی سلیس و روان و به دور از ترکیبات پیچیده و سنگین برگردانده است.

روش تصحیح و شیوه تحقیق:

در نخستین گام، دستنویس اساس (با رمز مرعشی) که از حیث دقت و قدمت بر دیگر دستنویسهای مورد استفاده در تصحیح پیشی دارد، استساخ شد. آنگاه با دو دستنویس دانشگاه ادینبورگ (با رمز دانشگاه) و مرکز احیاء میراث اسلامی (با رمز میراث) مقابله شد و در پایان، پاره ای از موارد و مواضع مشکوک و ناخوانا را با دستنویس مسجد جامع ارومیه (کتابت ۱۰۱۷ ق) که تصویری از آن در کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی (ره) موجود است، مقایسه و تصحیح نمودم. دو دستنویس دانشگاه و میراث از جهت دقت ضبط، قابل توجه و مقدم بر دستنویس مسجد جامع ارومیه می باشند ولی هر سه دستنویس مورد نظر از حیث تفاوت های اندکی که با دستنویس اساس دارند همدستانند؛ دو تفاوت اساسی آنها از این قرارند:

۱) دستنویس دانشگاه، کم و بیش، سه برگ از بخش پایانی کتاب که در دستنویس اساس

۱. نک: «الفتوح» ترجمه محمد بن احمد مستوفی، مقدمه مصحح، ص ۱۲.

درباره نقلِ نظر غلاتِ شیعه است را ندارد. در برگ «۴۵۶، ب» از دستنویس اساس چنین آمده: «مؤلف گوید که شیعیان می‌گویند که چون خلفای ثلاث حقّ امیرالمؤمنین را غصب کردند و بر مسند خلافت نشستند جهت آنکه مردم بدیشان بد اعتقاد نشوند، هر آیت که در شأن اهل البیت صریح آمده بود، آن را از قرآن بیرون کردند و گویند نزد ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود نیز مصحفی بود که قرآن به تمام آنجا بود و مصحف ایشان موافق بود به جمع امیرالمؤمنین علی علیه السلام. عثمان، آن مصحف را از ایشان طلبید، نداد». آنگاه مواردی که غلات، به عنوان آیات حذف شده در میان پاره‌ای از سور قرآن مطرح می‌کنند را در برگهای «۴۵۷، الف» - «۴۵۸، الف» نقل می‌نماید و پس از آن در برگ «۴۵۸، ب» سوره‌ای به نام «الولایة» را ذکر می‌کند. همچنین در پایان برگ «۴۵۹، ب» از دستنویس اساس، اقوالِ خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید و ملاعلی قوشچی در شرح آن، به چشم می‌خورد که آورده: «[ملاعلی قوشچی] جوابِ سرخستِ مصحف نگفته».

مصحّح، در این مورد، استثنائاً از دستنویس اساس پیروی نکرد و از دستنویس دانشگاه، که در این مورد اختلافی، به منطق و انصاف و تعادلِ میریوسف استرآبادی نزدیکتر است، برخوردار شد.

۲) در دستنویس میراث و مسجد جامع ارومیه، «عبر» پایانی کتاب که دلایل تألیف کتاب به میان می‌آید، عناوین نویسنده در بزرگداشتِ شاه عباس به چشم نمی‌خورد، در حالی که در هر دو دستنویس اساس و دانشگاه، این عناوین وجود دارند؛ «یعنی شاه دارا حشمت اسکندر جاء فریدون مکتب السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان، ابوالمظفر سلطان، شاه عباس بهادرخان لازالت ظلال جلالته و عدالته علی مفارق العالمین من هذه الساعة إلى ساعة القيام بحق محمد وآله وأصحابه وأحبابه أجمعین. رباعی:

یا رب که فلک یاور و یارش باشد اقبال معین روزگارش باشد
در عالم اعتبار بسر فرق شهان اکیلل ز خاک رهگذارش باشد».

همچنین در این دستنویس (میراث)، هجده بیتتی که در ستایش فرمانروای دکن، از سلسله قطبشاهیان و تمام کردن کتاب به نام وی آمده، کتابت نشده، برخلاف دو دستنویس اساس و دانشگاه.

یافت و در بررسی اولیه پی برد که بخش اعظم کتاب به نقل بی دخل و تصرف از منابع مشخص اختصاص یافته است، به مقابله و مقایسه متن فوحات با منابع مورد اشاره‌اش در ابتدای هر «نافه» و «مشک» دست یازید. بخشی از این منابع چون *امالی* و *عیون اخبار الرضای* شیخ صدوق که به زبان عربی به رشته تحریر درآمده‌اند، توسط خود نویسنده فوحات، ترجمه شده بودند که مصحح پس از مقابله دستنویسها و به دست دادن متنی منقح و مصحح، متن عربی روایات و احادیث را با خود آن دو کتاب مقایسه کرد و اختلاف متن منتخب فوحات را با آن دو منبع در پانوشتها متذکر شد و جز این به نحوه ترجمه آن متون توسط نویسنده فوحات نیز دقت کافی مبذول داشت. از این رو تقارن نحوه قرائت نویسنده از متون عربی با ترجمه‌اش، در مواردی که احیاناً با منابع اختلاف داشت، در پانوشتها اشاره شده است.

پاره‌ای دیگر از منابع را نیز چون تاریخ احمد اعثم کوفی (*الفتوح*)، *روضة الشهداء*، شواهد النبوة و *مصابیح القلوب* با صورتهای چاپی مورد اعتنای آنها از مقابله دقیق با متن فوحات گذراندم و تفاوت‌های موجود بین فوحات و آن منابع را یادآور شدم که در این میان، مواردی از بدخوانیها، لغزشها و اغلاط مطبعی آن منابع، مرتفع شد.

بخش دیگر منابع که از اهمیت بسیاری برخوردارند، منابعی است که تا به امروز به صورت دستنویس باقی مانده‌اند و هنوز تحقیقی درخوری بر روی آنها انجام نشده است؛ کتابهای *احسن الکبار فی معرفة الائمة الاطهار*، *کفایة المؤمنین*، *ترجمة الخواص* و *زهرة الریاض* از این گروه‌اند. مصحح پس از شناسایی دستنویسهایی قابل اعتنا از کتابهای مورد نظر، متن فوحات را با این دستنویسها مقابله کرد و تمام اختلافات میان آنها را متذکر شد.

در مورد *احسن الکبار*، به دستنویس ۴۸۱۹ کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی (ره) ارجاع داده‌ام. مشخصات آن، از این قرار است: «نستعلیق و عبارتهای عربی نسخ معرب، کاتب: محمد جعفر بن علی جلال الدین کمره‌ای، دوشنبه دوم صفر ۱۰۱۹ هـ. عناوین: شنگرف، ۴۹۳ برگ، ۱۹ س». همچنین در مواردی به دستنویس دیگر *احسن الکبار*، به شماره ۳۰۰۸ در همان کتابخانه و نیز *لوامع الانوار فی معرفة الائمة الاطهار* علی بن حسن زواره‌ای، دستنویس ۳۵۷۴، کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی، رجوع کردم.

در باره *کفایة المؤمنین* نیز از دستنویس ۲۶۴۱ کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی (ره) و در

صورت لزوم به دستنویس دیگر آن کتابخانه بزرگ به شماره ۹۶۶ بهره بردم. در دو مورد، در دو فایحه، به دستنویسی از این کتاب در مرکز احیاء میراث اسلامی به شماره ۴۱۷۱ مراجعه نمودم.

دستنویسهای ترجمه الخواص کتابخانه حضرت آیه الله مرعشی (ره) به شماره های ۶۷۴۷ و ۶۲۲۱ نیز که تاریخی کتابتی نزدیک به حافظ علی زواره ای داشتند را با چند مورد موجود در فوحات مقایسه نمودم.

به اصل کتاب زهرة الرياض که گویا همان زهرة الرياض ونزهة القلوب المراض تاج الاسلام سلیمان بن داود السیسی است^(۱)، دست نیافتم ولی خوشبختانه به منتخبی از این کتاب به نام نخبه الرياض برخورددم که متن کتاب را در مواضع خود، با این کتاب مقابله و تصحیح کردم. توضیح این مورد را نیز لازم می دانم که در بخشهای قابل توجهی از ارجاع به منابع خطی، آبشخورهای این منابع نیز بررسی شد که در شناخت نحوه برخورداری منابع از منابع پیشین و مقدم، ضروری است. برای نمونه کتاب نزهة الکرام وبستان العوام که یکی از منابع اصلی احسن الکبار در شمار است را هم با فوحات و هم با احسن الکبار مقایسه کردم و موارد اختلافی را یادآور شدم و در این میان بسیاری از افتادگیها و بدخوانیهای نزهة الکرام چاپی جبران و تصحیح شد. و یا متن کفاية المؤمنین را با کتاب الجرائع والخرائع بررسی کردم و تفاوتهای بین این اصل و آن ترجمه را پس از مقابله با فوحات ذکر نمودم. ناگفته نماند که در تمام متن، «در اصل» اشاره به منبع مورد استفاده کتاب در آن بخش است.

دستنویسهای اساس تصحیح:

(۱) با رمز «مرعشی»: شماره ۵۵۵، کتابخانه حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، نسخ، کتاب محمد خان بن حسین پنجهزاری مازندرانی، ۱۵ ربیع الاول ۱۰۵۴ ه. ق. عناوین شنگرف و در حاشیه تصحیح شده، ۴۸۵ برگ و ۱۹ سطر در برگ آغازین آن، بالای دیباجة عربی، مرجع فرهنگبان، در چند خط، کتاب فوحات را تحسین کرده و ستوده است.

(۲) با رمز «دانشگاه»: شماره ۴۴۹ دانشگاه ادینبورگ. میکروفیلم این دستنویس در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۱۹۰ نگهداری می شود. نویسنده این سطور پس

از بررسی میکروفیلم دریافت که تاریخ کتابت ۱۰۷۰ تبدیل به ۱۰۰۷ شده است. همچنین در برگ نخست دستنویس مورد نظر، تاریخهای عرض ۱۰۷۳، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۸۸، ۱۱۱۲، ۱۱۱۵ و ۱۱۱۷ به چشم می خورد که با تاریخ کتابت ۱۰۷۰ قرابت دارد. مشخصات دستنویس: با عنوان «فوائد القدس»، نستعلیق، کتابت عبدالقادر به فرموده کمال فریدون بیکا. (۳) با رمز «میراث»: شماره ۳۰۸۳، مرکز احیاء میراث اسلامی، نسخ، کتابت محمد کاظم بن دوست محمد کاتب قائنی، نیمه رجب ۱۰۷۱ ه. ق، عناوین شنگرف، توسط کاتب تصحیح شده و در برگ آخر نیز یادداشت تصحیحی از محمد مقیم بن حاج غلام علی در اواخر شعبان ۱۰۹۶ آمده است. دارای حواشی مختصر می باشد، بعضی از محمد رضی عامری. ۴۴۸ برگ، ۲۲ س.

سپاس:

مَنْتَ خدای را - عَزَّوَجَلَّ - که پَر و بِالِ هَمَّت را بر تنِ نزار و جانِ زارم رویانید و مراد را به پایان رسانیدن این کارِ سترگ سرافراز گردانید؛ «شکر خدای را که تواند شمار کرد».

از همه دانشمندان و بزرگانِ نزهتگاهِ تحقیق و تصحیح که مراد در تمامی مراحل به سامان رساندن این کتاب یاری کردند سپاسگزارم. از مادر عزیزتر از جانم، از استادان گرامی ام دکتر نجفقلی حبیبی، حضرت آیه الله احمد عابدی - که از مکارم اخلاق عالمِ دگر است - حضرت علامه سید احمد حسینی اشکوری - که دیر زیاده آن بورگمرد - حجة الاسلام و المسلمین دکتر سید محمود مرعشی نجفی، حجة الاسلام شیخ علی فاضلی - آن اُسوة معنا و معرفت - حجة الاسلام شیخ ابوالفضل حافظیان بابل، جناب حسین متقی، حجة الاسلام سید صادق حسینی اشکوری، حجة الاسلام سید جعفر حسینی اشکوری - فهرستنگاران و نسخه شناسانِ نخبه و دانشمند - جناب مصطفی سلطانی نژاد - دوستِ دیرین و دانشمندِ فقیه متفکر - حجة الاسلام و المسلمین رضا مختاری - دانشمندِ خستگی ناپذیر - حجة الاسلام و المسلمین موسوی - حجة الاسلام و المسلمین هوشیاری - دست اندرکارانِ بزرگوار کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، سید محمد رضا آصف آگاه، محمد محمدی، سید عماد موسوی، خانم الهه ربیعی، امین خوشنما و محمد خسروی (بصری) - که هر کجاست خدایا به سلامت دارش.

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود خیال بود که این کار بی حواله برآید

علی حیدری یساولی